
امامت و غیبت
از دیدگاه علم کلام
علی بن الحسین علم الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

نویسنده:

علی بن حسین علم الهدی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : علم الهدی علی بن حسین ۳۵۵ - ۴۳۶ق ، مترجم عنوان قراردادی : المقنع فی الغیبه (فارسی

عنوان و نام پدیدآور : امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام تالیف مرتضی علم الهدی ترجمه و تحقیق واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ۱۲۸ ص.

شابک : ۲۴۰۰ریال ؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۴۵۰۰ ریال: چاپ سوم ۹۶۴۶۷۰۵۳۳۲

یادداشت : چاپ دوم ۱۳۷۸.

یادداشت : چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۳.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : محمدبن حسن عج ، امام دوازدهم ۲۵۵ق - -- غیبت

موضوع : مهدویت -- انتظار.

شناسه افزوده : مسجد جمکران واحد تحقیقات

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴/ع ۸۳م ۷۰۴۱ ۱۳۷۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۶-۱۰۲۱۰

ص:۱

اشاره

پیشگفتار

(یـا صـاحب الزّمـان ادرکنا)سپاس و سـتایش خداونـد را سـزاست که پروردگار عالمیان است وبرترین صـلوات و سـلامها نثار نیکوترین آفریـدگان خـدا، حضـرت محمـد و خانـدان پاک او باد، به ویژه امام دوران و صاحب زمان، حضـرت مهدی حجّت منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشـریف).معروف است که دانشـهای دینی سـر چشـمه گرفته از نیازهایی است که مسـلمانان را به ایجـاد آن سوق داده است. سـپس این دانش ها در طی زمان به تدریـج تکامل یافته و اصول و قواعـدی برای آن ایجاد شـده و دانشـمندان و کتابهایی خاص در هر باب پدیـدار گشـته انـد.چنانکه علوم لغت و زبان شناسـی عربی، از نیاز به فهم قرآن کریم واحادیث شـریفه که به زبان عربی فصـیح هسـتند پدیـد آمـده و به تدریـج به پیـدایش صـرف و نحو و بلاغت و غیره انجامیده است.و علوم فقه و اصول، در اثر نیاز به شناخت احکام شرعی، و بعد از رحلتِ

ص:۵

بیانگر شریعت یعنی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، و بدنبال اختلاف آراء واقوال در مسائل عبادی و معاملاتی پایه گذاری شده است.و بقیه علوم دینی نیز بر همین منوال پدیدار شده و به تدریج رشد وتکامل یافته اند و از آن جمله است علمی که بنام «علم کلام» نامیده می شود و پدید آمدن آن در اثر اختلاف اقوال و تعدد آرایی بوده که در مسائل اعتقادی همچون جبر و تفویض، اختیار، عدالت و امامت و غیر آن بین مسلمانان پیش آمد.علم کلام را اینگونه تعریف کرده اند: «علمی است که به واسطه آن، انسان از راه ارائه براهین و دفع شبهه ها، بر اثبات حقایق دینی قدرت می یابد.» (۱) .و بحث امامت و خلافت، اساس آن اختلافات حاصله بشمار می آید. چنانکه می توان از ابتدای تشکیل سقیفه بنی ساعده تا امروز و تا ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) محور اساسی علم کلام را، همین امامت و مسائل مربوط به آن و امور مترتب بر آن دانست.از آنرو که اگر علم کلام شامل مباحث عقیدتی دیگری نیز هست، اختلافات حاصله در آن ابواب نیز نتیجه کناره گزینی مردم از چشمه زلال و حیاتبخش علوم اهلبیت (علیهم السلام) است.پس اگر مردم بر امامت و پیشوایی امیرالمؤمنین حضرت علی بن

۱- ۱. «مفتاح السعاده و مصباح السیاده» جلد ۲ صفحه ۱۳۲.

ابیطالب (علیه السلام) و فرزندان طاهرینش (علیهم السلام) استقامت می کردند و از این دروازه های دانش الهی رویگردان نمی شدند، اینک از بسیاری مباحث کلامی که تلاش بی پایانی از دانشمندان ما را مصروف خویش ساخته است بی نیاز می بودیم و از این مباحث جز آنچه مربوط به ادیان و ملت های غیر اسلامی است باقی نمی ماند.غیبت امام دوازدهم حضرت مهدی منتظر (علیه السلام)، از مهم ترین محورهایی بوده است که از آغاز غیبت کبری - بسال ۳۲۹ هجری قمری - تاکنون، بحث های گسترده کلامی پیرامون آن صورت گرفته، و بر حسب نیازها و شرایط متفاوت در طی دورانهای مختلف تاریخی، ابعاد گوناگونی یافته است.این ابعاد مختلف در مباحث کلامی به روشنی از خلال کتاب «غیبت» شیخ نعمانی - متوفای سال ۳۴۲ هجری قمری - و کتاب «اکمال الدین واتمام النعمه» شیخ صدوق - متوفای سال ۳۸۱ هجری قمری - پیداست، اگر چه این دو بزرگوار اساساً از محدّثین بوده اند و از متخصّصین علم کلام و مجتهدین این فن بشمار نمی آمده اند.پس از این دوران، ظهور علمای بارز کلامی در بین شیعه همچون معلم امّت مرحوم شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هجری قمری) و شریف علما مرحوم سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ هجری قمری) و شیخ طائفه مرحوم طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری قمری) تأثیری حیاتی و بی نظیر در متبلور شدن علم کلام جدیدِ شیعی داشت.

تبارنامه با شرافت

اشاره

ما اینک در برابر کوهی با عظمت و قلّه ای رفیع، در برابر شخصیّتی بزرگ و نام آور از علمای تاریخ ساز تشیّع ایستاده ایم، در برابر علم المهدی ابو القاسم علی بن حسین موسوی مشهور به شریف مرتضی قدس الله سرّه الشریف.او دانشمندی کم نظیر، فقیهی جامع، متکلّمی نکته سنج، شاعری زبردست و متخصّصی خبیر نسبت به مذاهب مختلفه کلامی بود.او از تباری پاک و سلاله ای طاهر بود که همگی از نیکان و عالمان زمان خویش بودند و بین او با جدّ بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) بیش از چهار واسطه نبود.پدرش ابو احمد حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (علیهما السلام)، خود از علما و اشراف بلند آوازه عهد بنی بویه بود، و بهاء الدوله ابو نصر بن بویه او را «طاهر یگانه» نامید. چنانکه در نزد «بنی العباس» هم دارای جاه و منزلتی عظیم بود و به مَناصبی در حکومت این دو خاندان دست یافت که همواره با تدبیری ناصحانه و مدیریتی هدایت گرانه و اظهار نظراتی سلیم و حقیقت طلبانه، در اصلاح امور کوشید و نزد آنان از مقام وموقعیتی عالی برخوردار گشت. او عاقبت در سال ۴۰۰ هجری قمری وفات کرد و پس از او وظایفش به «شریف رضی» و پس از او به «شریف مرتضی» منتقل گشت.

ولادت شریف مرتضی در بغداد و در ماه رجب سال ۳۵۵ هجری قمری به وقوع پیوست و مادرش فاطمه دختر حسین بن حسن اطروش بود که شیخ طالبیّون و دانشمند و شاعر آنان به شمار می آمد.

اساتید سید مرتضی

دوران دانش انـدوزی و سـپس ورود او در صـحنه هـای مختلف علمی واجتمـاعی، همگی در بغـداد صورت گرفت. او کسـب معارف و فراگیری آداب مختلف را در محضـر فقیه مورد عنایت صاحب العصـر (علیه السـلام)، عالم بزرگوار، شیخ مفید آغاز کرد. و معروف است که مادر سـید رضـی و سید مرتضی زمانیکه دست آندو را گرفته و در حالیکه دو کودک تازه سال بیش نبودند آنان را به محضـر شیخ مفید آورده و می گوید: (یا شیخ علّمهما الفقه) ; شیخ مفید به تأویل خوابی که دیشب دیده بود پی می بَرَد. او ساعتی قبل از طلوع فجر همانروز حضـرت زهرا (علیها السـلام) را در خواب می بینـد که دست امام حسن و امام حسـین (علیهما السـلام) را گرفته نزدش می آورند و می فرمایند: (یا شـیخ علّمهما الفقه).آنان طی چندین سال در محضـر شیخ مفید به مدارجی عالی دست می یابند، و سـید مرتضـی با بهره گیری از آموخته های ارزشمند خویش، به مصاحبت و مجالست بـا دیگر علمای بزرگ آن عصـر همچون «سـهل بن احمـد دیباجی» و «ابو عبـدالله مرزبانی» و «ابو الحسن جنـدی» و «احمـد بن محمد بن عمران کاتب» می پردازد و از آنان نیز دانشهای فراوان می اندوزد.

از بررسی تاریخ سید مرتضی و مطالعه پاره ای از رسائل و کتابهای او که به دست ما رسیده است می توان دریافت که مهمترین اساتید و بزرگترین مشایخی که سید مرتضی دانش ها و آداب خویش را مدیون آنها می داند مرحوم «شیخ مفید» و «ابو عبدالله مرزبانی» هستند.امّا «شیخ مفید» از نام آورترین علمای شیعه و یکی ان برجسته ترین چهره های تاریخ تشیّع است و ریاست طائفه امامیّه در آن دوران، تنها بر عهده او قرار گرفت و اقوال و آرای شیعه در مجالس درس و کتابهای او تجلّی یافت. سید مرتضی در زمینه های مختلف فقه و اصول و تفسیر و علم کلام از او بهره های فراوان برد و سپس زمانی که خود دارای نظر مستقل گردید، کتابها و رسائل و مقالات زیادی در این ابواب نگاشت.و امّا «ابو عبداللّه مرزبانی»، از پیشتازان فرهنگی عصر خویش و از بنیانگزاران سبکهای ادبی عرب و یکی از رهبران معتزله و نامداران عرصه روایت است. در آن دوران خانه او مقصد دانشمندان و ادب دوستان بود، و همواره همه وسایل لازم از کتاب و دفتر و قلم گرفته تا غذا و وسیله آسایش در اختیار آنان قرار می داد و اصراری فراوان داشت که از هر دانشمندی که به دیدارش می آمد چیزی فرا گیرد و به هر دانش پژوهی که به سراغش می آمد چیزی بیاموزد، و در این بین خود جز به تألیف و تصنیف کتب، همّت نمیورزید. سید مرتضی در کتاب «غرر» و غیر آن، شعرها و روایات و معانی لغات را اکثراً از او نقل می کند.

ص:۱۰

مختصری درباره روش زندگی و سیره سید مرتضی

زمانی که عمر سـید مرتضی از چهل سال فزونی گرفت، و ردای جوانی را از شانه فرو افکند، با عزیمتی خستگی ناپذیر خود را وقف مطـالعه و تـدریس کرد و سراسـر ایّامش را در اختیـار تحصـیل و تـألیف کتب قرار داد و چنان به مجالست دانشـمندان و معاشـرت رؤسـا و سـردمداران فرهنگی روی آورد که مسـئولیت هـای بیادگـار مانـده از دوران پـدرش «ابو احمـد» را بتمـامی، تحویل برادرش «سـید رضـی» داد و تا بعـد از فوت او هیچیک از این مسـئولیت ها را عهده دار نگشت.او کتابخانه ای وسـیع و باعظمت تشـکیل داد، و کوشـید همه کتابهای شـناخته شده عصـر خویش را در آن گرد آورد.ثعالبی تاریخ نگار گوید: ارزش کتابهای سـید مرتضی بعد از فوت او به سی هزار دینار طلا تخمین زده شد و عدد کتب او هشتاد هزار جلد برآورد گردید.سید مرتضـی در نعمت و ثروت و خیراتی کثیر بسـر می برد که شاید در بین دانشـمندان شیعی کمتر کسی به این مقدار مکنت مالی دست یافته باشـد، نقل شـده است که هشـتاد قریه بین بغـداد و کربلا تحت تملك او بود به گونه ای که نهری بزرگ از وسـط اراضی او می گذشت که بخاطر پیوستن آن به فرات، محل عبور کشتی های تجارتی و مسافرتی بود و سیّد،

میوه های درختان حاشیه نهر را وقف گذرکنندگان از نهر، خصوصاً حاجیانی نموده بود که در موسم حج، مسافرت با کشتی را بر راه خشکی ترجیح می دادند.در آمد این روستاها را در هر سال، حدود بیست و چهار هزار دینار بر آورد کرده اند. او در سایه این ثروت خدا داده توانست بدور از اشتغالات مادی و مشاکل دنیوی، تمام همّت و اندیشه خویش را در خدمت مطالعه وتدریس و تألیف و صدور فتاوی قرار دهد و نیز به رغبت های معنوی وخواسته های اخلاقی خویش جامه عمل بپوشاند؛ چنانکه همه مردم خصوصاً پویندگان راه علم و وابستگان خویش را از فضل و احسان خویش بهره مند می نمود، خانه اش را محل ضیافت و استراحت هر غریب ونیازمند قرار داده و همه امکانات خود را در تأمین نیازهای علمی و تحقیقاتی دانشمندان و دانش پژوهان بکار می گرفت.او برای بسیاری از شاگردان خود، مقرّری خاصّی در نظر گرفت وشهریّه ای همیشگی قرار داد؛ چنانکه برای شیخ «ابو جعفر طوسی» (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری قمری) که از شاگردان خاص او بود، ماهیانه دوازده دینار مقرّر نمود که طی بیست و سه سال مصاحبت او با شیخ همچنان ادامه داشت. و نیز برای قاضی «عبدالعزیز ابن برّاج» در هر ماه هیجده دینار قرار داد و برای دیگران نیز بهمین ترتیب عمل می کرد، و روستایی کامل با همه درآمدش را وقف تهیّه کاغذ برای فقهاء و دانشمندان کرد.

ص:۱۲

نقل شده است که زمانی قحطی شدیدی پیش آمد، مردی یهودی به بهانه تحصیل علم نجوم پیش سید آمد و منظورش رسیدن به مال ومنالی بود. سیّد که از وضع و حال او آگاه شده بود به او اجازه داد ولی مقرر فرمود که هر روز او را به مبلغی مال مورد تشویق قرار دهند. پس از مدت زمانی اندک، اسلام اختیار کرد.و از همین نوع است آنچه «ابن خلکان» نقل کرده که «ابو الحسن علی بن احمد فالی» که شاعر و ادیبی معروف بود نسخه ای بسیار نفیس با خط و ترتیبی نیکو از کتاب «الجمهره» «ابن دُرَید» داشت، روزگاری آنچنان نیازش شدید شد که به فروش آن تن در داد. سید شریف مرتضی آنرا به شصت دینار خرید و زمانی که آنرا ورق می زد، خط فروشنده اش «ابو الحسن فالی» را در صفحه ای از آن یافت که چند بیت شعر را به مناسبت اضطرارش به فروش کتاب نگاشته بود که خلاصه ترجمه آن چنین بود:«بیست سال با این کتاب انس داشتم و هرگز گمان نمی کردم که مجبور شوم آنرا بفروشم، اگر چه بخاطر قرضهایم مجبور باشم همه عمرم را در زندان بگذرانم، امّا اکنون بخاطر ضعف و فقر شدید ناچارم به خارج کردن این متاع گرامی از دست خویش تن در دهم، ولی حزن و اندوه من پس از آن طولانی خواهد بود.» سید با مطالعه این متن، نسخه کتاب را به او برگرداند و همچنانکه عادت او بر احسان به اهل علم بود هرگز دیناری از قیمت آنرا باز پس نگرفت.

ص:۱۳

تألیفات و خدمات سید مرتضی

سید مرتضـی به فنون مختلف و علوم گوناگون عصـر خویش آراسته و در تمامی آنها به قدرتی وافر دست یافته بود. او پس از تدریس اصول واسـتخراج حقایق و حل مشـکلات علمی و رسیدن به مرتبه ای و الا در فقاهت و فتوی، عهده دار ریاست طائفه شیعیان امامیّه پس از «شـیخ مفید» گشت. طالبان علم و جویندگان حقایق از اطراف و اکناف دنیای اسـلام بسویش روی آورند و او در راسـتای فرونشانـدن عطش آنان و رفع مشاکل عقیدتی و کلامی آنان، کتابها نوشت. «مسائل دیلمیّه»، «مسائل طوسـیه»، «مسائل مصـریّه»، «مسائل موصـلیّه» و غیر آن هر کـدام نام کتابی یا رساله ای مسـتقل است که توسط او در همین زمینه نگاشـته شـده است.او در علم کلام و احتجاج با مخالفین قـدرتی چشـمگیر داشت و کتابهای «شافی»، «امالی مرتضـی»، «ابطال القیاس»، «الانتصار فی الفقه»، «انقاذ البشـر»، «تقریب الاصول»، «تکمله الغرر و الـدرر»، «تنزیه الانبیاء»، «الحـدود و الحقایق»، «الخلاف فی اصول الفقه»، «دیوان شـعر» و دهها کتاب دیگر در تفسـیر آیات و حقایق وحی و مسائل مختلف عقیدتی و فقهی تنها بخشـی از فیوضـات آن وجود گرامی است که تنهـا معـدودی از آنهـا به دست مـا رسـیده و چه بسـا حتّی ذکر همه کتب وتألیفـات او در کتابهای مربوطه موجود نباشـد. عدد کتابها و رسائل سـید مرتضـی که ذکری از آنها در کتب مختلف شده است بیش از هفتاد مجلّد است.

ص:۱۴

او علاوه بر تألیف کتب، همّت بسیاری بر تربیت و تعلیم شاگردان زبده داشت، و در طول عمر سراسر تلاش و خدمت خود، هزاران نفر از جویندگان علوم الهی و معارف اهلبیت (علیهم السلام) را از سر چشمه زلال و پر فیض حکمت و دانش خویش سیراب ساخت.در عظمت او کافی است که بزرگانی همچون «شیخ طوسی» و «سلّار دیلمی» و «ابو صلاح حلبی» و «کراجکی» و... به دست توانای او و با کمک های علمی و تربیتی او، به اوج قلّه های دانش و فرهنگ شیعی دست یافته اند.آن بزرگوار در ربیع الاول سال ۴۳۶ هجری قمری در بغداد به دیدار الهی شتافت، و فرزندش بر جنازه اش نماز گزارد و در خانه اش مدفون گشت. بعدها جسد مطهّرش را به آستان مقدس امام حسین (علیه السلام) در کربلا انتقال دادند.

مختصری درباره کتاب المقنع فی الغیبه

این کتاب علیرغم حجم کوچکش از بهترین و نفیس ترین کتابهایی است که در این مورد نگاشته شده است.سید مرتضی برای اولین بار (۱) ، این روش کتابت و اسلوب خاص

---

۱ - ۲. خود او در اول بخش تکمیلی المقنع بر این مطلب تصریح دارد و دیگران نیز همچون شیخ طبرسی در اعلام الوری صفحه ۴۶۶ آنرا مورد تأکید قرار داده اند.

در طرح مسایل و شبهات را به طریقه سؤال و جواب (فان قیل... قلنا...) بکار برد و در آن با برهانی قوی و منطقی متین اشکالات مخالفین را جواب داده، استدلالهای آنان را باطل ساخته و غیبت امام زمان حضرت مهدی (علیه السلام) و اسباب و علّت ها و حکمت های الهی موجود در آن را، اثبات نموده است.سپس در نوشتاری تکمیلی که بعد از اتمام «المقنع» بر آن افزوده است، مطالب آنرا تکمیل نموده و در آن از کیفیت ارتباط امام غایب (علیه السلام) با اولیا ودوستان خود در طی دوران غیبت، و نیز از چگونگی رفتار شیعیان با او بحث نموده و به همه پرسشهایی که در اثنای این مباحث ممکن است مطرح شود، پاسخ گفته است.«نجاشی» (متوفی به سال ۴۵۰ ه- ق) در کتاب «رجال» (۱) خود، و نیز «شیخ الطائفه طوسی» در کتاب «فهرست» (۲) و «یاقوت حموی» در «معجم الأدباء» (۳) و «ابن شهر آشوب» در «المناقب»، از این کتاب وتکمله آن سخن گفته و در ضمن تألیفاتِ سید مرتضی (قدّس سرّه)، از آن نام برده اند.

۱- ۳. رجال نجاشی: صفحه ۲۷۱.

۲- ۴. فهرست طوسی: صفحه ۹۹.

۳- ۵. معجم الأدباء: جلد ۱۳ صفحه ۱۴۸.

اهمیت کتاب

ارزش و اهمیت والای این کتاب زمانی بیشتر فهمیده می شود که بدانیم شیخ طوسی (قدّس سرّه) که خود یکی از نامدارترین و تواناترین علمای شیعی، در مباحث کلامی است، مقاطعی مهم از این کتاب را گاهی به صورت نقل صریح و گاهی با اندکی تصرّف و اختصار در کتاب «غیبت» و نیز در «فصل فی الکلام فی الغیبه» آورده، و در جای جای این دو کتاب، مطالب مختلفی از کتاب «مقنع» را با تصریح بنام سید مرتضی (قدّس سرّه)، مورد استناد قرار داده است.پس از آن همین نقل ها، مورد نظر علامه مجلسی (رحمه الله علیه) قرار گرفته و آنها را در کتاب نفیس «بحار الانوار» (1) در ضمن ادلّه ای که شیخ طوسی در اثبات غیبت ذکر کرده، نقل نموده است. بنابراین کتاب «المقنع» را می توان یکی از مصادر با واسطه «بحار الانوار» به شمار آورد.همینطور مفسّر و دانشمند بزرگ اسلام مرحوم شیخ طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ هجری قمری) قسمتهایی از همین کتاب را بصورت نقل صریح یا به اختصار در کتاب ارزشمند خود «اعلام الوری باعلام الهدی» طی مسائل اول تا پنجم باب پنجم ذکر نموده است. او اگر چه به نام سید شریف مرتضی به عنوان مستند این اقوال تصریح نموده لکن اسم کتاب

۱- ۶. «بحار الانوار» علامه مجلسی: جلد ۵۱ باب ۱۲ صفحه ۱۶۷.

«مقنع» را بعنوان مـدرک آنها ذکر نفرموده است.اهتمام این بزرگان و اعتباری که برای ذکر مقاطع مهم و قسـمتهای قابل توجّه کتـاب «مقنع» در تألیفات خود قائل بوده انـد، دلالت روشـنی بر اذعان و اعتراف آنان به پیشـگامی سـید مرتضـی در این راه، و اهمیت فرمایشات او در این مباحث دارد.

زمان و سبب تألیف کتاب

سیـد مرتضـی (قـدّس سـرّه) در ابتـدای این کتـاب فرمود: «در مجلس وزیر سـید – که خـدا عمرش را به عزّت زیـاد گردانـد و بـدخواهان و دشـمنانش را خوار نماید – کلامی درباره غیبت امام زمان (علیه السـلام) پیش آمد... این امر مرا بر آن داشت که سخنی مختصـر آورم...»پس از چند سـطر چنین نوشت: «من آنچه در این محضر گرامی – که خدایش مستدام بدارد – از پیشی گرفتن بر معانی بدیع و... دیده ام».درباره اینکه مراد از این «وزیر سید» کیست و کدامین محضر، مورد نظر مرحوم سید مرتضی بوده است در کتاب شـریف «الـذریعه» آمـده است: «... اسـتاد ما شـیخ نوری فرمود: سـید مرتضـی این مقدمه را خطاب به وزیر مغربی عصر خویش نوشته است».مرحوم علامه شیخ «آقا بزرگ طهرانی» سپس ادامه می دهد: «و آن وزیر مغربی، شخصی بنام ابو الحسن علی بن الحسین بن علی بن هارون بن عبدالعزیز أراجنی بوده است، چنانکه از کتاب رجال نجاشی در ضمن

بیـان حالات جدّ اعلای او هارون بن عبدالعزیز استفاده می شود». (۱) از اینکه در اول کتاب و نیز دربخشهای دیگر آن به کتابهای «شافی» و «تنزیه الانبیاء» ارجاع داده شده می توان فهمید که کتاب «المقنع» بعد از آن دو کتاب نوشته شده است.قابل ذکر است که چندین نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است و تا به حال، جز در ضمن فصلنامه «تراثنا» شماره ۲۷ که توسط «مؤسسه محترم آل البیت» منتشر می شود، چاپ نشده است. (۲) .والسّلاممسجد مقدّس جمکران - قمواحد تحقیقاتشعبان ۱۴۱۷ هجری قمری

ص:۱۹

۱- ۷. «الذریعه»، آقا بزرگ طهرانی: جلد ۲۲ صفحه ۱۲۳، و رجال نجاشی: صفحه ۴۳۹ عدد ۱۱۸۳.

۲- ۸. در نوشتن این مقدمه از تحقیقات انجام شده توسط دو محقق بزرگوار کتابهای «المقنع» و «امالی المرتضی» که در ابتدای این دو کتاب به زبان عربی به چاپ رسیده، استفاده فراوان شده است.

امامت و غیبت (۱)

اشاره

المقنع فی الغیبه

ص:۲۱

مقدمه

سپاس خدا را و سلام بر بندگان برگزیده او، سرور ما حضرت محمّد وخاندان پاکش باد. در مجلس وزیر سید (۱) - که خدا عمرش را به عزت زیاد گرداند وبدخواهان و دشمنانش را خوار نماید - کلامی در باره غیبت امام زمان (علیه السلام) پیش آمد که پیرامون آن اندیشه کردم. حال مقتضی نبود که تمام جوانب مطلب و حق آن ادا شود. لذا بر آن شدم که سخنی مختصر آورم که بوسیله آن سرّ این مسأله روشن گردد. و ماده شبهه ای که در آن رخنه کرده ریشه کن شود. اگر چه در کتاب «شافی در امامت» و کتاب «تنزیه الانبیاء و تنزیه الائمه (علیهم السلام)» آن مقدار که مورد کفایت و کسب هدایت برای منصفین و گردنگزاران دلیل و برهان و غیر معاندین باشد از گفتار در باب غیبت آورده ام. (۲) .

ص:۲۳

۱- ۹. مراد، وزیر مغربی، سید ابو الحسن أراجنی است - به مقدمه همین کتاب مراجعه شود -. [

۲- ۱۰. الشافی فی الامامه (چاپ ۱۴۱۰ هجری قمری مؤسسه صادق) جلد ۱ صفحه ۱۴۵ تا ۱۵۳ تنزیه الانبیاء و الأئمّه: صفحه ۱۸۰.

پس بالا‌ـترین و مهمترین کارها اینست که گوهر به گوهرشناس، ومعانی و مقاصد علمی بر کسی که در درک آنها ناتوان نباشد و بتواند به زیرکی و فهم دقیق خویش تا اعماق آن غور کند، عَرضه شود. زیرا چه بسا عدم وجود کسیکه علم و معرفت به او عرضه گردد باعث گنگ ماندن آن، ونبودن کسی که دلیل و برهان به او هدیه شود باعث ساکت ماندن از آن گردد.از اینرو کسی که نظمی یا نثری را به تکلّف پیش ناوارد و غیر خبیر عرضه می کند، چونان کسی است که جمادی را مورد خطاب قرار دهد یا با مردگان به محاوره برخیزد.من آنچه در این حضور گرامی - که خدایش مستدام بدارد - از پیشی گرفتن بر معانی بدیع و استخراج آنها از پیچیدگیها و تصفیه آنها از آلودگیها و تنظیم آنها در جایگاه مناسب دیده ام، باعث ثمردهی اندیشه های بسته و تزکیه دلهای ساده اندیش و شیرینی دانش ها و آداب می شود در کام کسانیکه قبلا همین معانی برایشان سخت و تلخ و دور از دسترس جلوه میکرد و بالا آوردن و اعتلای آنها بر ایشان دشوار بود.پس برترین بهره دانشمند و ادیب، و خجسته ترین حالات او آنست که فضیلت کسب شده اش و منقبت دشوار بدست آمده اش، مورد رضایت اهل فن قرار گیرد و نقد کننده فضیلتها آن را نقد کند و نتواند آن را باطل و ناچیز بشمارد. و در بازاری خرج شود که در آن جز نقد گرانبها خرج نشود و جز نقد پست به کسادی نگراید و از خدای تعالی دوام این نعمت را خواهانیم که

ص:۲۴

بالاتر و سرشارتر از آنست که به ضیافت آن فراخوانده شویم و با اینهمه، غیر از آن را به مدد طلبیم. و خدا برحمت خویش اجابت دعا را تعهّد فرموده است.بدرستی که من مخالفینمان را بر این عقیده می دانم که می پندارند: «سخن گفتن در باره غیبت بر ما شیعیان دشوار و بر آنان آسان است، و ردّ آن از جهت آنان قویّ، و اثبات آن از طرف ما ضعیف است». (۱) .و این پنداری عجیب است. زیرا حقیقت امر، ضدّ آن است، و اگر تأمّلی صورت گیرد، عکس آن صحیح خواهد بود. از آنرو که غیبت، فرعی برای اصول پیشین است که اگر آن اصول با دلایلی که دارند درست باشند و با براهین استوار، تقریر و تبیین شوند، دیگر سخن از غیبت، آسانترین ونزدیکترین و روشنترین مطلب خواهد بود. زیرا غیبت مبتنی بر همان اصول و مترتب بر آنهاست و دیگر اشکالی باقی نمی ماند.اما اگر آن اصول، ناصحیح و غیر ثابت باشند، دیگر معنا ندارد که قبل از اثبات و استقرار آن اصول، سخنی از غیبت بمیان آید. زیرا سخن گفتن از غیبت بدون آماده ساختن و مقدّم ساختن آن اصول، کاری بیهوده وسفیهانه است.

---

۱ - ۱۱. این عبارت بر اساس نقلی دیگر که در مجموعه دوم از کتاب «رسائل سید شریف مرتضی» صفحه **۲۹۳** آمده است ترجمه گردید: «فانّ المخالفین لنا فی الاعتقاد، یتوهّمون صعوبه الکلام علینا فی الغیبه و سهولته علیهم...».

پس اگر مخالف ما، کلام در غیبت را قبل از کلام در باره وجوب امامت در هر عصری و پیش از بحث صفات امام، دشوار و سخت می داند، حق با اوست. زیرا بدون شک در چنین مرحله ای اثبات غیبت و بحث ازآن دشوار است بلکه بخاطر نیازش به آن مباحث، بخودی خود ناممکن خواهد بود واگر بحثی از آن بشود جز سراب حاصل نیاید.اما اگر با فرض مقدّم داشتن آن اصول و اثبات آنها، غیبت و اثبات آن را دشوار می شمارد چنین نیست و صعوبت و شبهه ای در این مرحله وجود ندارد زیرا امر پس از تقریر و اثبات آن اصول ضرورتاً و بخودی خود به سوی غیبت کشیده می شود.

امامت و عصمت دو اصل مبنایی برای غیبت

بیان این نکته اینکه: عقل بر وجوب امامت دلالت دارد، و حکم می کند به اینکه هرزمانی - که در آن مکلّف هایی مورد تکلیف قرار می گیرند که انجام کار ناشایسته و شایسته و اطاعت و معصیت هردو از آنان ممکن است - نمی تواند خالی از امام باشد، وخالی بودن آن زمان از امام، نوعی اخلال در قادر ساختن و قادر بودنِ آنها بر انجام تکالیف و نوعی ضربه بر حکم عقل نسبت به نیکو بودن مکلّف ساختن آنهاست.در مرحله بعدی عقل دلالت می کند بر اینکه آن امام باید از خطا و لغزش مصون و معصوم باشد و گمان انجام هیچ کار ناپسندی در حق او نرود.بعد از ثبوت این دو اصل دیگر چیزی نمی ماند مگر اینکه تحقق عنوان امامت در همان کسانی که شیعه امامیه آنان را امام می شمارند، ثابت شود که امامیه معتقد است که آن عنوان و صفتی که عقل بر وجوب و ضرورت آن دلالت داشت، جز در شخص او وجود ندارد، و هر کسی جز او - از آنها که دیگران بر ایشان ادعای امامت دارند - فاقد آن می باشد. بدینترتیب است که غیبت سمت و سویی غیر قابل شبهه می یابد.

و این راه، روشنترین راهی است که در اثباتِ امامتِ صاحبَ الزمان حضرت مهدی (علیه السلام) مورد اعتماد قرار گرفته و نیز دور از شبهه ترین وبی اشکال ترین طریقه برای اثبات آنست.از دیگر سو اگر قرار باشد در اثبات غیبت بر روایات اعتماد شود، اگر چه در بین شیعه بسیار ظاهر و واضح است و تواتر آن آشکار، و ورود آن از هرطریق و سندی، معلوم است با اینهمه امکان دفع آنها و شبهه وارد کردن بر آنها وجود دارد. که در نتیجه، در حل آن اشکالات و شبهات، به شکلهای مختلف باید خود را به رنج و تکلّف وا داشت.در حالیکه طریقه و راهی را که ما توضیح دادیم دور از شبهات و نزدیک به فهم همگان است.حال می ماند که چگونه بر درستی آن دو اصل که ذکر کردیم دلیل اقامه کنیم.

ص:۲۸

اصل لزوم امامت

اما آنچه که بر لزوم امامت در هرزمانی دلالت می کند مبنی بر ضرورت است و از ضروریات عقلی بوده و در اندیشه های صحیح و عقلهای درست، جایگاهی ویژه دارد. زیرا می دانیم - دانستنی که شک بردار و شبهه پذیر نیست - که وجود رئیس و سرپرستی که مورد اطاعت باشد و هیبت مدیریت داشته باشد، بعنوان تدبیر کننده و اداره کننده هر مرکز موجب بازداشتنِ بیشتر از امور ناپسند و موجب جذب بیشتر به کارهای نیکو خواهد بود و اینکه هرج و مرج و نابسامانی در امور مردم و حق کشی و تجاوز بین آنان، یا به وجود اینگونه رئیسی به کلی از بین می رود یا حد اقل کاهش میپذیرد.و از آنطرف در صورت واگذاشتگی و نبود رؤساء و عدم وجود سرپرستان و بزرگتران، مردم پی در پی به قبیح و کار ناشایست روی می آورند و اوضاعشان به فساد و تباهی کشیده می شود و نظام امورشان از هم می گسلد.و این بیان آشکارتر و مشهورتر از آن است که خود دلیل بخواهد بلکه به اشاره ای می توان کفایت کرد. با اینهمه هر پرسشی که در باره این دلیل وجود داشت بطور کامل در کتاب شافی جمع آوری کرده و جواب گفته ایم که در صورت نیاز میتواند مورد مراجعه قرار گیرد. (۱) .

۱- ۱۲. مشروح بحث «وجوب امامت» در کتاب الشافی فی الامامه جلد ۱ صفحه ۴۷ تا ۷۰ و صفحه ۱۳۷ تا ۱۹۲ و نیز در لا بلای مباحث دیگر این کتاب وارد شده است.

اصل لزوم عصمت

اشاره

اما در مورد آنچه که بر لزوم عصمت امام دلالت دارد باید گفت: علت نیاز مردم به امام آنست که بنا بر آنچه طبق مبنای مورد اعتماد خود ذکر کردیم، وجود او لطفی بر مردم است که موجب جلوگیری آنان از افعال ناشایسته و انجام دادن امور شایسته و واجب می گردد.حال از دو صورت خارج نیست، یا خود او هم چنین نیازی به چنین لطفی در بازگیری از گناه و زمینه سازی انجام واجب دارد یا ندارد.اگر چنین نیازی در او هست، خود او هم نیاز به امام خواهد داشت همانگونه که دیگران به او نیاز دارند زیرا علّت این نیاز به امام نمی تواند در جایی مقتضی این نیاز باشد و در جایی نباشد - که منافات با علت بودن آن دارد - و همینطور سخن در باره امام مورد نیاز او نیز همچون سخن در باره خود اوست که از دو حال بیرون نیست - چنانکه ذکر شد - و این نکته تنها دو چیز را اقتضا می کند.یا اینکه بر امامی متوقف شویم که علّت حاجت و نیاز به امام در حقّ او وجود نداشته باشد و یا اینکه به امامانی بهم پیوسته به شکل بی نهایت امام، معتقد شویم که محال است.

ص:۳۰

در این مرحله به ناچار باید به امامی معتقد بود که علّت نیاز به امام در وجود او نباشد و چنین شخصی کسی جز معصوم نخواهد بود که بر حسب اعتقاد ما ممکن نیست کار حرام و عمل ناشایسته ای را انجام دهد.مسائل در باره این دلیل نیز – که قابل طرح بوده اند – با جواب کامل و همه جانبه آنها چنانکه اشاره شد در کتاب شافی نقل و بررسی شده اند. (۱) .

دیدگاه سایر فرقه ها

به نظر ما وقتی دو اصل مذکور ثابت شدند، ناگزیر باید به امامت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) عیناً معتقد شد.و پس از چنین اعتقادی – با فرض عدم ظهور و عدم تصرف ایشان در امور – به ناچار باید قائل به غیبت ایشان بود.اگر گفته شود:چگونه ادّعا می کنید که اثبات دو اصل مذکور، امامت حضرت مهدی (علیه السلام) را بطور معیّن ثابت می کند و لازم است قائل به غیبت ایشان بود. در حالیکه در بین خود شیعه امامیه نیز کسانی هستند که مثل شما امامت را برای کسی که دارای آن دو صفت باشد ادّعا می کنند و با این همه، در امامت حضرت مهدی (علیه السلام) با شما مخالفت دارند؟

۱– ۱۳. مشروح بحث «عصمت امام» در کتاب «الشافی فی الامامه» جلد ۱ صفحه ۲۸۷ تا ۳۲۹ آمده است.

مانند کیسانیه، (۱) که قائل به امامت محمد بن حنفیه و صاحب الزمان بودن او هستند و عقیده دارند که در کوههای «رضوی» (۲) غایب شده و در انتظار فرصتی برای ظهور و امکان قیام است. چنانکه شما در باره حضرت مهدی (علیه السلام) چنین عقیده ای دارید.و مانند ناووسیه (۳) که عقیده دارند مهدی منتظر همان امام ششم حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد (علیهما السلام) است.و مانند واقفیه (۴) که معتقدند مهدی منتظر، حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) می باشد.

۱- ۱۴. برای آگاهی بیشتر نسبت به این فرقه می توان به کتابهای: «فِرَق الشیعه» صفحه ۲۳، «الفَرقُ بَینَ الفِرَق» صفحات ۲۳ و ۳۸ و ۳۹ و «ملل و نحل شهرستانی» جلد ۱ صفحه ۱۴۷ مراجعه کرد.

۲- ۱۵. «رَضْوی» نام کوهی است در اطراف مدینه.

۳- ۱۶. برای آگاهی بیشتر نسبت به این فرقه می توان به کتابهای: «فِرَق الشیعه» صفحه۶۷، و «الفَرقُ بینَ الفِرَقِ» صفحه ۶۱، و «ملل و نحل شهرستانی» جلد ۱، صفحه۱۶۶ مراجعه نمود.

۴- ۱۷. اطلاعات بیشتر راجع به این فرقه را می توان در کتابهای: «فرق الشیعه»: صفحه ۸۰ و ۸۱، «الفرق بین الفِرَق» صفحه ۶۳ «تحت عنوان موسویّه»، و ملل و نحل شهرستانی جلد ۱ صفحه ۱۶۹، تحت عنوان «موسویّه» و «مفضّلیّه» مورد مطالعه قرار دارد. شیح ریاض محمد حبیب ناصری درباره این فرقه کتابی تحلیلی و تحقیقی با تفصیلات زیاد تحت عنوان «بررسی تحلیلی واقفیّه» نگاشته است که توسط کنگره جهانی امام رضا (علیه السلام) در دو جلد انتشار یافته است.

در جواب گوییم:در بین همه کسانی که ذکر شدند به قول و عقیده هیچکدام نمی توان توجّه کرد. و به مخالفت آنان نمی توان ارزشی قائل بود. زیرا هرکدام امری ضروری را دفع کرده و بدون حق با امری مشهود به مخالفت برخاسته است. زیرا علم به مردن ابن حنفیّه مانند علم به مردن پدر و برادران اوست (صلوات الله علیهم)و نیز علم به وفات امام صادق (علیه السلام) مثل علم به وفات پدر بزرگوارش امام محمد باقر (علیه السلام) است و نیز علم به وفات حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) مانند علم به وفات هریک از آباء و اجداد و فرزندانِ در گذشته اوست که درود خدا بر آنان باد.بنا بر این موافقت آنان با ما، در صفات و ویژگیهای امام، در حالیکه ضرورتی را رد کرده و امری واضح را انکار نموده اند، هیچ فایده ای برای آنان ندارد.از آن طرف ممکن نیست کسی ادّعا کند که: خود قائلین به امامت فرزند امام حسن عسکری (علیهما السلام) هم امری واضح را رد کرده اند به اینکه ادّعای ولادت کسی را دارند که به طور قطع موجود نیست و زاییده هم نشده.عدم امکان این چنین ادعایی بخاطر آنست که در نفی ولادت مولای ما حضرت مهدی (علیه السلام) نه ضرورتی هست و نه علمی و نه حتی گمان صحیحی.

ص:۳۳

رد کردن ولادت اولاد برای کسی و نفی داشتن فرزند برای او، از آن اموری است که ضرورتاً نمی تواند در هیچ موردی محل قطع و یقین دیگران واقع شود.و برای هیچکس ممکن نیست در باره شخصی که فرزندی از او ندیده است، ادّعا کند که بطور قطع و یقین می دانم که فرزندی ندارد.بله تنها مرجع چنین ادّعایی به گمان و دلایل ظاهری است که می تواند بگوید: اگر او را فرزندی می بود، امرش آشکار می شد و خبرش شناخته و پخش می شد.اما وفات و مردن اشخاص چنین نیست، بلکه از آن اموری است که می توان به آن علم قطعی و ضروری پیدا کرد به گونه ای که حتی احتمال کم و شبهه کوچکی هم در آن راه نداشته باشد.آیا نمی بینی: کسی که او را در حال حیات و تحرّک و تصرّف می دیدیم، سپس در حالتی او را دیدیم که افتاده و نقش زمین شده و حرکات رگهایش از بین رفته و نشانه های فساد بدن و بادکردن جسد بر او ظاهر شده، علم ضروری و یقین قطعی به مردن او پیدا می کنیم؟در حالیکه در باره نفی وجود اولاد بخلاف این باب، چنین مشاهده ای وچنین علمی ممکن نیست.علاوه بر این، حتی اگر از اختلاف نوع ادعای ما و ادعای آن فرقه ها هم - که رد کردن یکی از امور معلوم و قطعی بود - صرفنظر کنیم باز هم کلام ما واضح است.

زیرا همه کسانی که از فرقه های گوناگون ذکر شدند، مخالفت مبنایشان با ما، به از بین رفتن خودشان از بین رفته و اصلا وجود ندارند تا عقیده ای خلاف ما داشته باشند. به عبارت دیگر زمان از کسی که قائل به مذهب آنها باشد خالی است:اما کیسانیه که هرگز حتی یک نفر از آنان را نمی بینیم و از این عقیده نه عینی و نه اثری بجا نمانده است.و همینطور ناووسیه.و امّا واقفیه که چند نفری از آنان را دیده ایم، همگی از افراد غیر معتدل و جاهلان بوده اند که به اعتبار امثال آنها اصلا خلافی تحقق پیدا نمی کند و بعد هم که امر آنان در این زمان، به کلی مفقود گردیده، به شکلی که کسی قائل به این مذهب، دیگر پیدا نمی شود و اگر هم پیدا شود جز دو سه نفری نیستند که آنهم بخاطر قلّت درک و به جهت نفهمی و کودنی آنان می توان قطع به خروج آنان از دایره تکلیف پیداکرد، تا چه برسد به اینکه کسی بخواهد قول و عقیده آنان را مخالفتی حساب کند که تعارض و تضاد داشته باشد با عقیده امامیه ای که دریا و خشکی و کوه و صحرا در گوشه وکنار زمین از وجودشان آکنده است و هزارها و هزارها از دانشمندان ونویسندگان ارزشمند در بین آنان وجود دارد.از آن طرف بین ما و مخالفین ما خلافی نیست که اجماع، فقط در زمان حاضر اعتبار و ارزش دارد امّا در گذشته از بین رفته و غیر موجود معتبر نیست.

ص:۳۵

انحصار امام در امام غائب

وقتی که به خاطر عـدم وجود صـفتی که به حکم عقل برای امام لازم است، امامتِ همه کسانیکه خود مـدعی امامت هسـتند یا در این زمـان، دیگران آنان را بعنوان امام خویش اختیار کرده انـد باطل شـد و نیز بر قول کسانیکه وجود همین صـفت را برای غیر امـام مورد قبول مـا (حضـرت حجه بن الحسن العسـکری (علیهما السـلام)) قائل شـده انـد بخاطر نادرستی و منقرض شـدن معتقدین به آن، خط بطلان کشیده شد؛ دیگر راهی جز پذیرش مرام ما در این مورد باقی نمی ماند و بناچار باید به صحت آن حکم کرد و گرنه لازم می آیـد که هیـچ یـک از مـذاهب این امت، بر حق نباشـند، و همه اقوال و عقایـد خـارج از حیطه حق باشد.

ص:۳۶

علت غیبت و جهل به آن

اما سخن از چرایی غیبت و سبب آن و وجهی که غیبت را به وسیله آن می توان نیکو شمرد، بعد از بیان اصولی که ذکر شد روشن می باشد.زیرا هنگامی که به آن روشی که دو اصلِ عقلی مذکور به آن انجامیدند، دانستیم که همانا امام در این عصر فقط حضرت حجه بن الحسن (علیهما السلام) است و نه جز او. و نیز دانستیم که غایب از دید مردم است و نمی توانیم او را با چشم ببینیم.می توانیم نتیجه بگیریم که او - با فرض عصمت و با در نظر گرفتن اینکه تکلیف امامت و رهبری در او متعیّن گردیده و بر عهده او واجب گردیده است - غایب نشده است مگر بخاطر سببی که اقتضای چنین غیبتی را داشته و مصلحتی که انگیزه این پنهان بودن را ایجاد کرده و ضرورتی که او را به اینگونه نهانزیستی وادار کرده است - اگرچه این وجه وسبب برای ما به شکل مشخص و جزئی و با تفصیلات آن معلوم نباشد - زیرا اینگونه تشخیص و تجزیه و تفصیل، چیزی نیست که علم و آگاهی قطعی به آن لازم باشد.سخن در باره غیبت و وجه مشخص و سببِ تفصیلی آن از حیث

امکـان و عـدم امکـان یـا لزوم و عـدم لزوم، ماننـد آگاهی یافتن به مراد و منظور خداونـد تعالی از آیات متشابه در قرآن کریم است که ظاهر آنها به خلاف چیزی است که عقل درک می کنـد مثلا از ظاهر آنها جبر یا تشبیه و غیر آن فهمیده می شود که مخالف با نتایج عقلی علم کلام است.پس همچنانکه ما و مخالفین ما علم قطعی و آگاهی تفصیلی به وجوه این آیات و تأویل و توجیه آنهـا را لازم نمی دانیم بلکه همه ما قائل هستیم به اینکه: وقتی ما به حکیم بودن خداونـد تعالی علم داریم و می دانیم که ممکن نیست بخلاف آن صفات و ویژگیهـایی که دارد خبری بدهـد; بطور کلی درک می کنیم که برای همه این آیـات وجوه صحیح و تأویلات درستی بر خلاف ظاهرشان وجود دارد که مطابقت بـا نتایـج دلایـل عقلی دارد اگرچه ما به شکل تفصیلی نتوانیم به آن وجوه و تأویلات، علم پیـدا کنیم. زیرا نیازی به آن نداریم و همین مقدار که علم اجمالی داریم که مراد از این آیـات خلاف معنـای ظـاهری آنهـاست و هرکـدام تأویل و وجهی مطابق با عقل دارد برای ما کفایت می کنـد.به همین ترتیب می توان گفت که ما علم دقیق و تفصیلی به سبب غیبت و وجه عدم ظهور حضرت را لازم نداریم و چنین علمی برایمان ضرورت نـدارد. بلکه همـان علم اجمـالی که ذکر شـد در این بـاره کفـایت می کنـد. حـال اگر خـود را به زحمت انـداختیم و علیرغم عدم لزومش در آن تحقیق و تدقیق کرده و وجوهی را ذکر کردیم، از فضلِ ما محسوب می گردد.

ص:۳۸

چنانکه اگر در باب ذکر وجوه آیات متشابه و اهـدافی که در آن هست، به گونه متعیّن و مشـخّص بحث کردیم، نوعی فضل و زیادت، از جماعتِ تحقیق کننده ما بشمار می آید.

ص:۳۹

حکمت غیبت و جهل به آن

اشاره

سپس به کسی که در باب «غیبت» با ما مخالفت دارد گفته می شود: آیا اینکه غیبت در اثر اقتضای سببی صحیح و با انگیزه حکمتی خاص، پیش آمده باشد، از نظر شما ممکن است یا ممکن نیست؟اگر گفت: من آن را ممکن می شمارم.گفته می شود: اگر آن را ممکن می شماری پس چگونه وجود غیبت را دلیل بر عدم وجود امام زمان گرفتی؟ با اینکه ممکن است سببی برای غیبت او در کار باشد که هیچ منافاتی با وجود امام ندارد و تو به این امکان عقیده داری.آیا این منطق همانند منطق کسی نیست که دردمندی کودکان صغیر را بهانه ای برای نفی حکمت خدای تعالی که آفریننده هر چیز است می شمارد؟ در حالیکه بر حسب عقیده خود او ممکن است سببی و وجهی صحیح برای دردمندی آنان باشد که هیچ منافاتی هم با حکمت خداوند ندارد.و آیا با منطق کسی مطابقت ندارد که به ظاهر آیات متشابه قرآن استناد کرده و خدا را شبیه اجسام مادی و خلق کننده فعل بندگان

ص:۴۰

می پنـدارد؟ در حالیکه بر طبق عقیـده خود او ممکن است این آیات دارای وجوه و تأویلات درستی باشـند که هیـچ منافاتی با عـدالت و توحیـد و نفی تشـبیه در بـاره خـدا نـدارد.اما اگر گفت: قبول نـدارم که برای غیبت سـببی و علّتی صـحیح و موافق با حکمت الهی وجود داشـته باشـد، و چگونه معتقـد به چنین امری بـاشم در حـالیکه خود غیبت را دلیـل بر نفی امام غایب مورد ادّعـای شـما می دانم؟گوییم: این جمود و تحجّری شدیـد است در بـاره چیزی که امکان احاطه علمی به آن وجود نـدارد و بر امثال آن علم قطعی حاصل نمی شود.تو از کجا گفتی: که ممکن نیست برای غیبت سببی صحیح که اقتضای آن را داشته باشد موجود باشد؟!و کیست آنکس که احاطه علمی همه جانبه به همه اسـباب و اغراض داشـته باشد تا وقتی مجموعه آن اسـباب و انگیزه هـا را منتفی دیـد حکم قطعی به انتفـای غیبت کنـد؟!و چه فرقی است بین تو و بین کسـیکه می گویـد: ممکن نیست که آیات متشابه دارای وجوه صـحیحی باشند که مطابقت با دلایل عقلی داشته باشد بلکه باید همانطور که اقتضای ظاهر آن آیات است مـورد قبـول قرار گیرد؟!اگر گفـتی:فرق بین من و بین آنکه ذکر کردیـد در این است که من می تـوانم وجـوه این آیـات متشابه و معانی صحیح آن را ذکر کنم در حالیکه شما از ذکر

کردن سبب درستی برای غیبت ناتوان هستید.گوییم: این تعارض را در مقابله با کسی آوردیم که عقیده دارد: که به علم تفصیلی و یقین قطعی نسبت به وجوه آیات متشابه در قرآن نیازی نداریم و اگر کسی به ذکر این وجوه پرداخت از باب فضل و زیادتی داو طلبانه است. و همین مقدار که علم به حکمت خداوند تعالی که قدیم است داشته باشیم و بدانیم که ممکن نیست از خودش بخلاف واقع خبر دهد، کفایت می کند.و معارضه بر این گونه نظر، گاهی معارضه ای لازم و مستقر است.

لزوم حفظ کردن اصول بحث

امّا کسی که فرق بین دو امر را همان مطلبی بداند که در ضمن سؤال نقل کردیم که «او می تواند وجوهی را برای آیات متشابه قرآن ذکر کند در حالیکه ما نمی توانیم وجوهی را برای غیبت ذکر کنیم.»در جواب او باید گفت: با این روش که اختیار کردی، روشهای اساتید خود را ترک کردی و از آنچه به آن اعتماد می کردند خارج گشتی در حالیکه آن روشها صحیح و روشن و آشکار بود.و خود این مطلب کافی برای اثبات ناتوانی و بازگشت از ادّعاست.با اینهمه اگر خود را به چنین فرقی قانع ساخته ای - با اینکه چنین فرق گذاشتنی باطل است و با اصول مورد قبول اساتید منافات دارد - ما نیز بر اساس همین دیدگاه با تو سخن می گوییم و برهمین طریقه اعتماد می کنیم:

ص:۴۲

ما نیز می توانیم برای غیبت اسبابی درست و هدفهایی روشن ذکر کنیم که منافاتی با حکمت الهی ندارد و از حدّ حکمت خارج نمی شود. و بزودی در دنباله کلام آنها را - بخواست خدا و یاری او - ذکر خواهیم کرد و بدین ترتیب بدنبال پذیرش پیشنهاد تو - اگر چه پیشنهاد باطلی است - تنزّل کرده و با آوردن آن چند وجه با تو همسان و همرتبه در بحث می شویم.سپس به او گفته می شود:چگونه می شود که درستی امامت حجه بن الحسن (علیهما السلام) - بر اساس آنچه از روش اصول عقلیه و منتهی شدن آنها به این نتیجه ذکر شد - با اعتقاد به عدم امکان وجود سببی درست که مقتضی غیبت او باشد جمع شود؟آیا این یک تناقضِ آشکار نیست؟ و از نظر محال بودنش مثل محال بودن اجتماع این دو عقیده نیست؟ که یکی قائل شدن به عدالت و توحید باشد و دیگری علم قطعی به اینکه آیات متشابهی که ظاهر شان مخالف با عدالت و توحید است هیچگونه تأویل صحیحی و توجیه محکمی که مطابق دلیل عقل باشد نمی توانند داشته باشند.به عبارت دیگر همانطور که جمع بین اعتقاد به عدالت و توحید با اعتقاد به عدم وجود تأویل برای آیات متشابه این باب محال است وتناقض بشمار می رود. جمع بین اعتقاد به امامت حضرت حجه بن الحسن العسکری (علیهما السلام) با اعتقاد به عدم وجود سبب صحیح برای غیبت ایشان نیز محال است و تناقض محسوب می شود.

ص:۴۳

آیا نمی دانی: آنچه که عقل بر آن دلالت دارد و قطع به صحیح بودن آن دارد - در مورد عدالت و توحید خداوند تعالی - خودش راهبر و سوق دهنده ماست به سوی علم قطعی به اینکه همین آیات متشابه دارای توجیهی صحیح و تأویلی مطابق با عقل می باشند، اگر چه علم ما به آن احاطه کافی نداشته باشد، همچنانکه همان حکم عقل و قطع به صحّت - در مورد امامت حضرت حجه بن الحسن العسکری (علیهما السلام) - نیز خودش راهبر و سوق دهنده ماست به سوی علم قطعی به اینکه غیبت دارای وجوه واسبابی درست است، اگرچه علم ما به آن، احاطه کافی نداشته باشد.

تقدم اصول بر فروع

اگر گفت: من ثبوت امامت حجه بن الحسن (علیهما السلام) و درستی طریق آن را قبول ندارم، چون اگر آن را قبول می داشتم در مورد غیبت دیگر مخالفتی نمی توانستم داشته باشم. امّا من - از طریقی دیگر - غیبت او را که نمی شود برای آن سبب صحیحی باشد طریق برای نفی امامت مورد ادّعای شما برای حجه بن الحسن (علیهما السلام) قرار می دهم. گوئیم:تا زمانیکه امامت حجه بن الحسن (علیهما السلام) برای ماثابت نشده باشد ما سخنی در باره غیبت نداریم. زیرا ما سخن از سبب غیبت کسی می گوییم که امامتش ثابت و وجود او معلوم باشد، و گرنه سخن گفتن در باره وجوه غیبت آنکس که اصلا موجود نیست هذیانی بیشتر نیست.

ص:۴۴

[صفحه ۴۵] لذا اگر به امامت حجه بن الحسن (علیهما السلام) تسلیم نشده اید سخن با شما را در صحیح بودن امامت او قرار می دهیم و به تثبیت و روشن ساختن آن می پردازیم، و آنزمان که شبهه در این جهت از بین رفت محل کلام ما در سبب غیبت قرار خواهد گرفت.اما اگر امامت او ثابت نشد و ما از دلیل آوردن بر صحت و درستی آن ناتوان ماندیم، اعتقاد ما نسبت به امامت حجه بن الحسن (علیهما السلام) از ریشه باطل خواهد بود و شما - همچون ما - از رنج سخن گفتن در باره سبب غیبت بی نیاز خواهید بود.و این جایگاه از سخن همانند آنست که کسی از ما در باره دردمند ساختن اطفال یا وجوه آیات متشابه در قرآن یا جهت مصلحت هایی که در رمی جمرات یا در طواف خانه کعبه و یا موارد مشابهی از عبادات است سؤال کند و طالب تفصیل و تعیین هم باشد.حال اگر در جواب او اعتماد بر حکمت خدای قدیم و بلند مرتبه کردیم واینکه ممکن نیست فعل قبیحی مرتکب شود و باید حتماً یک جهت حسنی در تمام افعال او باشد اگرچه ما به عنوان مشخّصِ آن جهت جاهل باشیم، و از طرفی خدای تعالی ممکن نیست که بخلاف واقع چیزی را خبر دهد و بناچار باید در آنجا که ظاهر کلام او مقتضی خلاف واقع در باره اوست وجه صحیحی و تأویل درستی برای آن باشد; اگرچه ما به شکل معین و تفصیلی آن را ندانیم.در اینجا اگر او بگوید: چه کسی حکمت خداوند قدیم را پذیرفته ومعتقد

است که او فعل قبیح انجام نمی دهد؟ بلکه بر عکس، ما همین سخن را در باره دردمند ساختن اطفال و وجوه آیات متشابه در قرآن و غیر آنها را طریق و دلیلی می گیریم تا ادّعای شما را نسبت به نفی قبیح در افعال خدای تعالی رد کرده باشیم.در اینجا همانطور که جواب ما برای او اینست که:تو تا آنزمان که حکمت خدای قدیم را نپذیرفته و به آن معتقد نباشی وظیفه ما دلیل آوردن برای اثبات آنست و جایز نیست که وارد بحث در اسباب افعال و کرده های او بشویم; همینطور است جواب ما برای کسی که با ما در باره غیبت سخن می گوید، در حالیکه هنوز امامت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) را نپذیرفته و درستی اصول عقلی مربوط به آن را اعتراف نمی کند.

فرع قبل از اصل هرگز

اگر گفته شود: آیا سؤال کننده بین این دو امر اختیار ندارد که یا در امامت حجه بن الحسن (علیهما السلام) سخن گوید تا درستی و نادرستی آن را بازشناسد، و یا در سبب غیبت سخن گوید و زمانیکه روشن شد که سبب صحیح و قابل قبولی ندارد بطلان امامت او برایش کشف گردد؟گوئیم: خیر، چنین اختیاری در چنین موردی نیست; زیرا کسی که شک در امامت حجه بن الحسن (علیهما السلام) دارد لازم است با او سخن از اصل امامت آن حضرت بمیان آورده شود و در جواب او به دلایلی در این مورد

مشغول گشت، و با وجود چنین شکی - و قبل از ثبوت چنین امامتی - جایز نیست که در سبب غیبت سخن گفته شود; زیرا سخن گفتن از فروع جایز نیست مگر بعد از ثابت کردن و محکم ساختن اصول.آیا نمی بینی که جایز نیست در مورد سبب دردمند ساختن اطفال سخن گفت مگر بعد از اینکه دلیل بر حکمت خدای تعالی اقامه شود واینکه او فعل قبیح انجام نمی دهد؟ و چنین است بحث در باره آیات متشابه قرآن و در چنین مواردی راهی برای انتخاب و اختیار ما نیست.

اعتماد بزرگان بر این روش

از مواردی که درستی این روش را ثابت و روشن می سازد، طریقه استدلال وبرخورد منطقی علمای اسلام در ردّ ادّعای یهودیان است.آنان مدّعی هستند که آیینشان جاودانه است و بنا به عقیده آنها تا پایان روزگار نسخ و بطلان نمی پذیرد و ادّعا می کنند که حضرت موسی (علیه السلام) فرموده است: شریعت او هرگز نسخ نمی شود; با اینکه پیامبر ما (صلی الله علیه وآله) که دلایل نبوّت او اقامه شده و نشانه های صدق و راستگویی او آشکار گردیده، یهودیان را در نقل این روایت تکذیب فرموده و شریعت خویش را ناسخ و باطل کننده همه شریعت های پیشین دانسته است.در این میان علمای یهود از اندیشمندان اسلامی می پرسند: چه فرقی هست بین اینکه شما دلیل نبوّت پیامبرتان را باطل کننده خبر ما در نفی نسخ شریعت یهود بدانید و بین اینکه ما صحّت خبر پیامبرمان نسبت به

جاودانگی شـریعت یهود و نسخ ناپذیری آن را باطل کننده نبوت پیامبر شـما بدانیم؟و شما به چه دلیلی ما را از سخن گفتن در مورد خبر پیامبرمان و راههای درستی و اسـتواری آن به بحث در معجزه پیامبر خودتان می کشانید و جایز نمی دانید که ما شما را از سـخن گفتن در مورد نبوت ومعجزه پیامبرتان به بحث در مورد خبر پیامبرمان و صحت آن بکشانیم؟ آیا اینطور نیست که هرکـدام از دو مطلب اگر ثـابت شود می توانـد مطلب دیگر را باطل ساخته و از بین ببرد؟علمای ما در جواب این سؤال فرموده اند: همانا سـخن گفتن در باره معجزه پیامبر ما، برتر و مقدم تر بر سـخن در باره راههای صـحت آن خبر است، زیرا این معجزه پیـامبر که همین قرآن باشـد وجـودش به حکم ضـرورت قطعـاً معلوم است و به حکم عقـل، ویژگیهـای آن در معجزه بودنش، واضـح و معلوم است و جـای ورود احتمالات و نزاعها و مخالفتها نیست.امّا خبری که ادّعا می کنیـد چنین حالتی را نـدارد زیرا درستی آن مسـتند به یک سلسـله امور غیر معلوم و غیر آشـکار است که راهی هم برای علم یافتن به آنها وجود ندارد. زیرا آن عدد کثیری که امکان توطئه وهمداستانی شان در جعل خبر وجود نداشته باشد، باید در نقل این خبر و در اصل و فرع آن و در این فاصـله بین ما تا حضـرت موسی (علیه السلام) ثابت باشد، حتی باید علم قطعی پیدا شود به اینکه آن خبر دهندگان در هیچ زمانی منقرض نشدند، بلکه حتی از آن تعداد که برای علم آور بودنِ مضمون خبر

لازم است کاهش پیدا نکردند.و این امر با توجه به بُعد زمانی زیاد و فاصله زیاد بین دو دوران، امری محال است و فهمیدن آن ویقین به صحّت آن ممکن نیست.بنابراین، تفاصیلِ در سؤال و جواب بین یهود و مسلمین بود که در این زمان علمای اسلام حکم کردند که سخن در باره معجزه پیامبر ما مقدم تر و شایسته تر است از سخن در باره خبر مذکور و مشغول شدن به آن، و با فرض صحت معجزه نبوت، علم قطعی به باطل بودن خبر پیدا می شود.

فرق بین دو روش

این فرق ممکن است در موارد دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرد از جمله: بین ما و بین کسیکه گوید: با من قبل از سخن گفتن در باره حکمت خداوند قدیم، از سبب و علّت دردمند ساختن اطفال سخن گویید. زیرا وقتی روشن شد که وجهی برای نیکو شمردن این دردها وجود ندارد حکمت باطل گردد.و نیز بین ما و کسی که مثل این کلام را در باره آیات متشابه قرآن می گوید.لکن در اینجا بحثِ لزوم مقدم بودنِ سخن گفتن از حکمت خداوند، بر اسبابِ افعال و وجوه تأویل کلام، با بحثی که در باره نسخ شریعت ودلالت معجزه بیان کردیم اختلاف دارد.زیرا حکمت خدای قدیم بعنوان اصلی در نفی قبیح از افعال خداوند

ص:۴۹

بشـمار می آید و اصل باید قطعاً بر فرع خویش مقدّم باشد.در حالیکه سخن در باره نبوّت، و خبر چنین نیستند. زیرا یکی از آن دو، اصل برای دیگری حساب نمی شود. بلکه بزرگان از راهی دیگر سـخن در باره نبوت را بر سخن در باره خبر مقدم شمرده و آن را ترجیـح داده انـد، و این راه همـانست که ذکر کردیم که فرموده انـد: یکی از آن دو، احتمـالی و محـل شـبهه است در حالیکه دیگری واضح و آشکار است و دستیابی به آن - تنها با دلیل عقل - ممکن و میسّر است.

ص:۵۰

غیبت فرع امامت

اشاره

و سخن گفتن در باره غیبت در برابر سخن گفتن در مورد امامت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) - در این ویژگی که دومی اصل، و اولی فرع است - به منزله سخن در باره درد مند ساختن اطفال و تأویل کردن متشابهات قرآنی، در برابر سخن در مورد حکمت خدای قدیم است.بنا بر این لازم است که سخن در باره امامتِ حضرت مهدی (علیه السلام)، بر سخن در باره سبب غیبت ایشان مقدّم گردد. از جهت اینکه اولی اصل ودومی فرع آن است، و تقدّم بحثِ در اصل، بر بحثِ در فرع همانست که در مبحث سبب دردمند ساختن اطفال و غیر آن مورد بررسی ما قرار گرفت.

برتری این روش در بحث غیبت

این روش باید به خاطر امتیازی که دارد مقدم گردد بر آنچه که بزرگان در فرقِ بین سخن در باره نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و سخن در باره طریق خبرِ نسخ نشدن آیین یهود گفته اند، «که این فرق بخاطر معلوم بودن نبوّت است.»

ص:۵۱

این مقدم شدن از آن جهت است که سخن در باره سبب و وجه غیبت دارای گونه ای از احتمال و تعارض هست که در روشی که ما برای امامت حجه بن الحسن (علیهما السلام) ذکر کردیم و غیبت را مبتنی بر آن ساختیم، وجود ندارد. زیرا آن روش مبتنی بر اعتبار عقلی و بر اساس اقتضای حکم عقل بود، و این مطلب برای کسی که تأمّلی در آن نماید روشن است.

تأکید بر حفظ سیر موضوعی بحث

از یاد مَبرید آنچه را که بزرگان تان همواره بر آن اعتماد می کنند به اینکه امور مشتبه و دارای اختلاف را به امور روشن و واضح بر می گردانند، وامور مشتبه و دارای احتمالات را بر امور قطعی و غیر قابل اشتباه مبتنی می سازند، و نسبت به امور پنهان و نا آشکار با استفاده از امور واضح و آشکار حکم می کنند، تا آنجا که حتی در اصول دین و فروع آن - چه آنجا که به طریق عقلی و چه آنجا که به طریق شرعی ثابت می شود - همین روش را استعمال می کنند.پس چگونه در خصوص مبحث غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) ما را از چیزی که همیشه سنّت و مذهب شما بوده و همواره بر آن اعتماد واطمینان کرده اید منع می کنید؟ - و از تمسک به آن روش که در همه مباحث مورد قبول بزرگان تان بوده باز می دارید؟ - اینجا اگر ترس از طولانی شدن مطلب نمی بود به همه موارد و مسائلی که در آنها بر همین روش اتکاء

می کنید - که تعدادشان هم زیاد است - اشاره می کردیم.بنابراین - با منع کردن ما در مبحث غیبت از آن روش و منهجی که طی کرده ایم - اصول خودتان را توسط امور فرعی نقض و باطل نکنید، و در تعصّب به جایی نرسید که دیگر عنادتان بر هیچکس پوشیده نماند.

ص:۵۳

بررسی حکمت غیبت

اگرچه ذکر تفصیلی اسباب غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) بر ما لازم نیست، و ذکر نکردن آنها هم ضرری و اخلالی به درستی مبنا و مذهب ما وارد نمی کند، با اینهمه از آنرو که وعده دادیم تا به شکل تبرّعی و افتخاری سبب غیبت را به شکل مفصل ذکر کنیم، به این وعده عمل کرده و با ذکر سؤالاتی که در این باره پرسیده می شوند و جوابی که به آنها می دهیم، مطلب را پی می گیریم.پس اگر اینهمه، فضل و زیادتی مفید از ناحیه ما محسوب گردد، ما بخاطر ظاهرتر ساختن دلیل و برهان مان بر آنها اعتماد می کنیم و گرنه، همان تسمّک به مجموعه پیشین کفایت کننده بود و ما را مستغنی می ساخت.

ص:۵۴

پنهان شدن از دید ستمگران

امّا سبب غیبت عبارتست از اینکه:ستمکاران آن حضرت (علیه السلام) را می ترسانند و دست او را نسبت به تصرّف در چیزهایی که خداوند برای او حق تدبیر و تصرّف قرار داده است باز می دارند.زیرا بهرهوری از امام فقط در زمانی است که دارای تمکین و تمکّن باشد، و مورد اطاعت قرار گیرد، و بین او و اهدافی که دارد مانع و رادعی نباشد، تا بتواند جنایتکاران را سرجای شان نشاند، و با طغیانگران جنگ کند، و حدود الهی را اقامه کند، و مرزها را محکم گرداند، و حق مظلوم را از ظالم باز ستاند، و هیچکدام از اینها تمام نمی شود مگر با تمکّن و قدرت داشتن او.پس اگر بین او و بین این خواسته هایش مانع و حایلی پیدا شود، لزوم قیام به لوازم امامت و پیشوایی از او ساقط می گردد و اگر بر جان خویش ترسید، غیبتِ او واجب می شود و پنهان شدنش لزوم پیدا می کند.و چه کسی است که چنین شخصی را که از دشمنان پر از کینه و عداوت

خویش، ترسان است بتواند مجبور کند که بر ایشان ظاهر شود و در بین شان آشکار گردد؟در حالیکه دوری جستن از ضررها برهرکسی عقلاـ و شرعاً واجب است.و این خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود که یکبار در شعب ابی طالب (علیه السلام) پنهان گشت و بار دیگر در غار مخفی شد. و می دانیم که هیچ وجهی برای چنین استتار و پنهان شدنی نبود مگر ترس آنحضرت از ضررها و آسیب هایی که ایشان را تهدید می کرد، و در صورت دسترسی دشمن، به ایشان وارد می گشت.

ص:۵۶

فرق بین اختفاء پیامبر و غیبت امام

اگر گفته شود: پیامبر (صلی الله علیه وآله) از امت خویش مخفی نشد مگر بعد از انجام دادن همه اموری که بر عهده او واجب بود، و در زمان مخفی بودن هم کسی به او نیازی پیدا نکرد، در حالیکه سخن شما در باره امام بر خلاف این است.از جهت دیگر نیز استتار و مخفی ماندن پیامبر (صلی الله علیه وآله) زیاد طولانی نگشت و مدت زیادی طول نکشید، در حالیکه پنهان ماندن امام شما زمانهایی طولانی بر آن گذشته و قرنهای متمادی بر آن سپری شده است.گوییم: مطلب چنانکه شما گفتید نیست. زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از هجرت و در زمانی که در مکّه بود در شعب ابی طالب و در غار پنهان گشت، در حالیکه تمام شریعت را هنوز به انجام نرسانیده بود، چون اکثر احکام وبخش اعظم قرآن کریم در مدینه نازل شد. پس چگونه ادعا می کنید که مخفی شدن حضرت پس از تکمیل و به پایان رساندن ادای رسالت بود؟تازه اگر امر بنا بر آنچه که شما می پندارید کامل شدن انجام رسالت قبل از استتار و مخفی شدن باشد، باز هم این مطلب نمی تواند نیاز مردم را به تدبیر و سیاست او و امر و نهی او در بین امّت نفی کند.

ص:۵۷

و کیست آنکس که بگوید: بعد از ادای رسالت و بیان کامل شرع دیگر هیچ احتیاجی به وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیست و هیچ نیازی به تدبیر و اندیشه او در بین امّت وجود ندارد.کیست جز انسان معاند و زورگو که بتواند چنین ادّعای باطلی کند؟حال اگر مخفی گشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) - با فرض نیاز مردم به او - به خاطر خوف از ستمگران و دشمنان، جایز و ممکن باشد، و پیامدهای این امر هم بر عهده کسانی قرار گیرد که او را در حالت ترس قرار داده و ناچار از غیبت وپنهان شدن ساخته اند، دیگر سرزنشی بر او نیست و همه ملامتها وسرزنشها متوجّه کسانی می شود که او را مجبور به اختفاء و استتار کرده وناچار از غیبت و نهان شدن ساخته اند، و سخن در باره غیبت امام زمان (علیه السلام) چنین است.

طولانی یا کوتاه بودن غیبت

اما اختلاف به سبب طولانی بودن غیبت و کوتاه بودن آن نادرست است:زیرا فرقی در وجه غیبت، بین غیبت کوتاه و منقطع، و غیبت طولانی ومستمر نیست. از آن رو که اگر قرار باشد در پنهان شدن و غیبت به هنگام نیاز به آن، هیچ ملامتی بر پنهان شونده و غیبت کننده نباشد، (۱) ممکن است سبب و وجهی که باعث این غیبت شده، طولانی باشد و مدتها طول بکشد همچنانکه ممکن است زمانی کوتاه ادامه یابد و قطع شود.

ص:۵۹

---

۱ – ۱۸. همین عبارت در کتاب «غیبت» شیخ طوسی، همراه با عبارتی دیگر این چنین نقل شده است: بلکه همه ملامت و سرزنش متوجه کسانی باشد که او را به نهان شدن واداشته و نیازمند غیبت ساخته اند.

عدم غیبت امامان پیشین

اگر گفته شود: در صورتیکه ترس از دشمن، او را به غیبت و پنهان شدن واداشت؛ چرا پدرانش که امامان پیش از او بودند غیبت نکردند. با اینکه همه آنان در حالت تقیّه وترس از دشمنان شان بسر می بردند؟گوییم: بر پدران بزرگوار او (علیهم السلام) هیچ ترسی از دشمنان شان نبود، زیرا همواره تقیّه می کردند و از تظاهر به امام بودن سرباز می زدند و امامت وپیشوایی را از خود نفی می کردند. (۱) .در حالیکه همه خوف و ترس متوجه امام زمان (علیه السلام) است، بخاطر اینکه ظهور و قیامش با شمشیر خواهد بود، و همه را به خویش و امامت خود فرا می خواند، و با هرکس که با او مخالفت نماید به جهاد بر می خیزد. (۲) .

۱- ۱۹. در حاشیه نسخه خطی «مقنع» که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود، آمده است: «لی هُنا نَظَرٌ» - به نظر من بر این فرمایش سید اشکال وارد است -.

۲- ۲۰. در حاشیه نسخه خطی پیشین آمده است: توضیح فرمایش ایشان اینکه: امام زمان (علیه السلام) مکلّف است که حق را آشکار نموده و مخالفین خویش ر ابه قتل رساند. و این عمل جز با شمشیر ممکن نیست، بر خلاف پدران بزرگوارش (سلام الله علیهم) که آنان چنین تکلیفی نداشتند، واللّه اعلم.

پس چه نسبتی بین خوف و ترس او از دشمنان، با خوف و ترس پدران بزرگوارش (علیهم السلام) از آنان می تواند باشد؟ کسی نمی تواند قائل به تساوی این دو خوف باشد یا حتی نسبتی بین آن دو بر قرار سازد، مگر از روی بی دقّتی و کم توجّهی.

ص:۶۱

فرق بین غیبت و عدم وجود

اگر گفته شود: چه فرقی هست بین اینکه موجود باشد لکن در پس پرده غیبت قرار گیرد، بطوریکه دست هیچکس به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره ای نگیرد، و بین اینکه اصلا موجود نباشد؟به عبارت دیگر آیا ممکن نیست خداوند او را همچنان معدوم نگهدارد، تا زمانیکه دانست که رعیّت توانایی پذیرش او را دارد و گردنگزار فرمانش خواهد بود موجودش گرداند؟ همچنانکه ممکن است که بنا به گفته شما او را در پس پرده غیبت نگه دارد تا وقتی که علم به تمکین و پذیرش مردم نسبت به او پیدا کرد، ظاهرش سازد.بنابراین همانطور که پنهان بودن و غیبت می تواند سببش، ترس ستمکاران باشد، چرا همین ترس نتواند سبب برای معدوم کردن امام باشد؟قبل از پاسخ به این سؤال باید گفت: اینکه در زمان غیبت، هیچکس به امام (علیه السلام) دسترسی ندارد و با او ملاقات نمی کند، معلوم و قطعی نیست، زیرا خود این امر بر ما پوشیده است ومورد شک قرار دارد و جایز و ممکن بشمار می رود.بعد از ذکر این نکته، فرق بین وجود او در حال غیبت و معدوم ساختن او

توسط خداوند تعالی واضح و روشن است. غیبتی که بخاطر تقیّه و ترس ضـرر از دشـمنان صورت گرفته، و بگونه ای است که امـام (علیهمـا السـلام) در هرزمان انتظار قـدرت یافتن بر ظهور، و بر طرف شـدن اسـباب خوف و خطر از ناحیه مردم را دارد تا بتوانـد ظاهر شود و آنچه را که از امور آنان به او واگـذار شده است انجام دهد.روشن بودن فرق بین چنین غیبتی با عدم وجود او از ایـن جهـت اسـت کـه او اگر معـدوم می بـود، هرمقـدار از مصـلحتها را که مردم از دست می دادنـد وهرچه از هـدایتها و کمالات آنان که از بین می رفت و هرانـدازه از الطاف ومنفعت های او محروم می ماندنـد همگی به خـدای تعالی نسـبت داده می شد و در ممنوع و محروم ماندن مردم از این همه خیرات، هیچ اعتراضـی بربندگان وارد نبود و هیچ سرزنش و نکوهشی بر آنان روا نبود.در حالیکه اگر موجود باشد و بخاطر ایجاد خوف و خطر از ناحیه مردم، به غیبت و نهانزیستی گرفتار آمده باشد، هرچه از این مصالح از بین برود وهرچه بهره ها و منافع حضور او از مردم سـلب شود، همگی به خود مردم نسبت داده می شود و هم آنـان هسـتند که مورد ملامـت ومؤاخـذه قرار می گیرنـد.از طرفی ممکن نیست، ایجـاد ترس و خوف از طرف سـتمگران سبب وعلت برای معـدوم سـاختن امـام (علیه السـلام) قرار گیرد زیرا واقعیت در بین بنـدگان اینست که گـاهی بعضـی از آنان، بعضـی دیگر را به کارهـا یـا واکنش هـایی وادار می کننـد. و معنی نـدارد برای جلـوگیری از این واقعیت، طرف دیگر معـدوم گردد.

ص:۶۳

مخفی بودن پیامبر و عدم وجود او

علاوه بر اینکه این سؤال به خود آنان برگردانده می شود و در باره مخفی بودن پیامبر (صلی الله علیه وآله) همین سؤال از آنان می شود که: چه فرقی بین وجود داشتن پیامبر در حال غیبت و اختفاء، با معدوم بودن او وجود دارد؟پس هرچه در جواب این سؤال گفتند، ما هم مثل همان جواب را در باره فرق غیبت وعدم وجود حضرت مهدی (علیه السلام) به آنها می دهیم.اما اینکه بخواهند بین دو مطلب فرق بگذارند و بگویند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از همه افراد مخفی نشد، بلکه فقط از دشمنانش مخفی گشت، در حالیکه امام زمان (علیه السلام) از همه پنهان و غایب است.چنین فرقی درست نیست زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) زمانیکه در غار پنهان گشت، مخفی از همه دوستان و دشمنانش بود و هیچکس جز ابو بکر با او نبود.و این امر هم مورد قبول ما و شماست که اگر مصلحتی اقتضا می کرد، ممکن بود پیامبر (صلی الله علیه وآله) بگونه ای مخفی شود که دیگر هیچکس حتی یک نفر از دوست یا دشمن با او نباشد.

ص:۶۴

حال هنگامیکه مخالفین به چنین فرقی بین وجود و غیبت با عدم وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) قائل و راضی شدند، ما نیز قائل به همین فرق در رابطه با امام زمان (علیه السلام) می شویم. زیرا بیان کردیم که ممکن است در حال غیبت امام (علیه السلام) گروهی از دوستان او مشرّف به دیدار او شوند. و این مطلبی نیست که بشود بر خلاف آن قطع پیدا کرد.

ص:۶۵

ظهور در جان پناه

اگر گفته شود: چنانچه ترس از ضرر دشمنان است که موجب غیبت امام (علیه السلام) شده است، پس چرا خداوند تعالی او را (در پوششی غیر قابل نفوذ و بگونه ای که دست دشمنانش به او نرسد) ظاهر نمی گرداند تا جمع بین ظهور و ایمنی از ضرر در باره او شده باشد؟گوییم: این پرسش کسی است که بدون تأمّل و اندیشه سخن می گوید و ایراد می گیرد. زیرا نیاز بندگان خدا به امام و پیشوایی تعلق می گیرد که مکافات جنایتکاران، و تقسیم اموال و دارایی ها، و محکم ساختن مرزهایشان را بر عهده داشته باشد، وتدبیر امور و اداره اجتماعشان را بدست گیرد، و بگونه ای باشد که بستن و فسخ کردن پیمانها و قراردادهای اجتماعی توسط او انجام گیرد، و مشکل گشا و موجب انتظام، و عزل ونصب کننده، و بالا برنده و پایین آورنده مقامات مردم باشد، و این همه سامان نمی گیرد مگر اینکه امام (علیه السلام) در بین مردم بوده با آنها مخالطت ومعاشرت طرفینی داشته باشد.پس اگر بگونه ای قرار داده شود که دست کسی به او نرسد جهت نیاز

ص:۶۶

مردم به او از بین می رود، و ظهور او در دیدگاه مردم مثل ظاهر بودن ستارگان در آسمان خواهد بود که هیچ خللی را از بین نمی برد و هیچ مشکل و لغزشی را رفع نمی کند.و کسی که درباره غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) به چنین سؤالی نیازمند شود، به ورشکستگی دچار شده و گویا دیگر دستاویزی برایش در ردّ غیبت نمانده است.

ص:۶۷

اقامه حدود الهی در زمان غیبت

اگر پرسیده شود: حکم حدود الهی در زمان غیبت چیست؟اگر این حدود از انجام دهندگان آن جرائمی که موجب حد می شود ساقط باشد، خودش نوعی اعتراف به نسخ شریعت است و اگر ثابت باشد، پس چه کسی آنها را در زمان غیبت اجرا می کند؟گوییم: حدود الهی که مورد استحقاق جنایتکاران است، بخاطر انجام کارهایی که ایجاب حد می کند، برگردن این افراد ثابت است. حال اگر امام (علیه السلام) ظهور کرد در حالیکه هنوز مستحقّ این حدود نمرده و باقی هست امام (علیه السلام) با تکیه بر بیّنه (شاهد مورد نیاز) یا اقرار خود او، آن حدود را جاری خواهد کرد.اما اگر از دنیا رفت (و هنوز امام ظاهر نشده بود تا اجرای حد کند)، آن اجرای حدّ از بین می رود و گناه از بین رفتن آن برگردن کسانی است که امام (علیه السلام) را ترسانیده و ناچار از غیبت نموده اند.و این مطلب نسخ و ابطال اقامه حدود الهی بشمار نمی آید. زیرا اقامه حدّ در صورتی واجب است که قدرت بر اجرای حد وجود داشته باشد و مانعی هم در کار نباشد. اما اگر مانعی در کار پیدا شد حدّ ساقط خواهد بود.

ص:۶۸

فقط در یک صورت نسخ حساب می شود و آن در صورتی است که وجوب اجرای حدّ با فرض قدرت و وجود نداشتن مانع، ساقط باشد (درحالیکه هیچکس به چنین سقوطی قائل نیست).سپس همین سؤال به خود مخالفین بازگردانده شده و به آنان گفته می شود:نظر و رأی شما در باره آن حدودی که جنایتکاران استحقاقش را پیدا می کنند - اما اوضاع و احوال به شکلی است که اهل حل و عقد (و زمامداران امور) در آن شرایط قادر بر انتخاب امام و حاکم، و تعیین و نصب او نیستند - چیست؟در این مورد جوابشان هرچه بود، ما هم مثل همان جواب را در زمینه غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) و عدم اجرای حدود الهی به آنها می گوییم.

ص:۶۹

غیبت امام و هدایت به حق

اگر گفته شود:با فرض غیبت امام چه راهی برای رسیدن به حق وجود دارد؟اگر بگوییـد: راهی بسوی حق وجود ندارد در این صورت مردم را در سرگردانی و گمراهی و شک و تردید در بقیه امورشان قرار داده اید.و اگر بگویید: به وسیله دلایل حق و نشانه های آن، به حق می توان رسید (در جوابتان گفته می شود: خود این تصریحی است به اینکه با وجود این دلایل و نشانه ها، دیگر نیازی به امام نیست) و باید به حق رجوع کرد.در جواب از این اشکال و تفاصیل آن گوییم:حق بر دو قسم است: عقلی و سمعی.حق عقلی به وسیله دلایل و برهانهایش بدست می آید و با نظر کردن ودقت و تأمّل در آن، درک می شود.اما حق سمعی (اقوالی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تصریحاتی از ناحیه ایشان وامامان از نسل ایشان (علیهم السلام) بعنوان دلایل ونشانه هایی برای شناخت آن قرار داده شده) و همه موارد آن را بیان کرده و توضیح داده اند و هیچ موردی را بدون دلیل وا نگذاشته اند.

ص:۷۰

بـا اینهمه، اگرچه مسـأله حق و اقسـام آن همـانطور است که مـا گفتیم، لکن نیـاز به امـام امری ثابت و لازم است; بخاطر اینکه دلیل نیاز مسـتمر وهمیشـگی انسانها به او - در هرزمان و به هرشـکلی که باشد - عبارت از اینست که: امام (علیه السلام) لطفی در حق مـاست که در انجـام واجبات و دوری گزیـدن از بـدیها تأثیر دارد و این امر، بگونه ای است که هیـچ چیز دیگری ما را مسـتغنی از آن نمی سـازد و هیـچ چیزی در این جایگـاه، جایگزین او نتوانـد بود.و اما نیاز به او در امور مرتبط با حق سـمعی و اقوال شـرعی، بـاز هم ظـاهر و آشـکار است. زیرا نقـل روایت، اگرچه از طرف حضـرت رسول (صـلی الله علیه وآله) و پـدران بزرگوار حضـرت مهـدی (علیه السـلام) در باره تمام امورِ مورد نیاز دین، وارد شـده است; با اینهمه ممکن است نقل کنندگان روایت به دلیلی یا از روی تعمّد یا از روی اشـتباه، دست از نقل بکشـند و بدینوسیله نقل منقطع بشود، یا در بین کسانی که نقل آنها حجیّت نـدارد باقی بمانـد. در اینصوت نیاز به امام (علیه السـلام) خواهـد بود تا آن را کشف کنـد وتوضـیح بدهد و مورد تقصـیر را بیان فرماید.پس ظاهر شد که: نیاز به امام (علیه السـلام) در هر حالی ثابت است اگرچه رسیدن به حق از طریق دلائل و ادله آن نیز ممکن باشد.

ص:۷۱

امام غایب و بیان احکام

اگر گفته شود: فرض کنید که نقل کنندگان روایات بعضی از امور مهم دین را پوشیده داشتند و نیاز به بیان امام پیدا شد و حق مطلب هم جز از جهت او فهمیده نشد. از آن طرف ترس او از کشته شدن به دست دشمنان ادامه داشت. چه باید کرد؟ تکلیف چیست؟شما در جواب سه راه بیشتر ندارید:یا باید بگویید: او ظهور می کند اگرچه ترس از قتل در کار باشد. در اینصورت لازم می آید که ترس از قتل نتواند جایز کننده غیبت قرار گیرد ودر همه حالات باید ظهور کند.یا اینکه بگویید: ظهور نمی کند و تکلیف در آن چیزی که از امّت پوشیده داشته شده، ساقط است که در این صورت از اجماع خارج شده اید. چون اجماع منعقد شده بر اینکه:«هرچیزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را تشریع کرده و بیان فرموده است تا قیام قیامت بر امت، لازم خواهد بود».یا اینکه بگویید: ظاهر نمی شود ولی تکلیف هم ساقط نخواهد بود که در این صورت تصریح به تکلیف مالایطاق کرده اید (یعنی امر غیر ممکنی

ص:۷۲

را که مکلفین تـوان انجـامش را ندارنـد، مـورد تکلیف فرض کرده ایـد) وآگـاهی به چیزی را که راهی به سوی آن نیست، بر مکلفین واجب گردانیـده ایـد.گوییم: ما قبلا از این سؤال، جواب داده ایم و تفریعات و شاخه های آن را هم تا آنجا که ممکن بوده است در کتاب «الشافی» خود ذکر کرده ایم. (۱) .آن جواب بطور کلی عبارتست از اینکه: اگر خدای تعالی بداند که نقل روایت در بـاره بعضـی از واجبـات شـریعت منقطـع خواهـد گردیـد - در حـالیکه در آن زمـان، تقیه امـام ادامه دارد و ترس از دشـمنان نیز بـاقی است - یقینـاً در چنین صـورتی آن تکلیـف را از کسـانی که راهی بسوی بـدست آوردن آن ندارنـد، سـاقط خواهـد فرمود.و اگر به وسـیله اجمـاعی که شـبهه پـذیر نیست دانستیم که تکلیف دین الهی، همیشـگی و تا قیامت بر تمام امت ثابت است، نتیجه این علم برای ما این است که اگر بر حسب اتفاق، نقل برخی از امور شـریعت منقطع گردید، این انقطاعِ نقل، فقط در وقتی است که امام (علیه السلام) قدرت بر ظهور وآشکار شدن و آگاه ساختن مردم و انذار ایشان دارد.

۱- ۲۱. «الشافی فی الامامه»، جلد ۱، صفحه ۱۴۴ تا ۱۴۸.

علت عدم ظهور امام برای دوستان خود

اگر گفته شود: چنانچه علّت در غیبت امام (علیه السلام) از دشمنانش، همان خوفی باشد که از آنان دارد، پس چرا برای دوستان خود ظاهر نمی شود؟ در حالیکه، چنین علّتی در حق آنان منتفی است.پس اگر - با اینکه علّت مخفی ماندن، در حق دوستان امام منتفی است - برای دوستانش ظاهر نگشت، قول شما در باره علّت غیبت از ریشه باطل است.گوییم: بزرگان شیعه از این سؤال جواب داده اند به اینکه مانعی ندارد وبعید نیست که علّت غیبت امام از اولیا و دوستان خویش این باشد که می ترسد بعد از دیدار، آنان خبرش را فاش کنند و از روی خوشحالی درباره دیدار و همنشینی او با ایشان سخن گویند، و این امر - اگرچه به شکل غیر عمدی - منجر به ترس از دشمنان شود.مناسب نبودن این جواب:و این جواب مورد رضایت و پسند ما نیست. زیرا عاقلان شیعه ممکن نیست نسبت به ضرری که امام وخود آنان را در صورت اظهار دیدار وهمنشینی با امام تهدید می کند، غافل باشند.

ص:۷۴

پس چگونه با آگاهی کامل نسبت به ضررهای همه گیری که در اظهار این امر هست آن را اظهار می کنند و از آن به دیگران خبر می دهند؟ بله اگر این حرف که گفته اند در باره یکی دو نفر صادق باشد، باز هم در حق گروه کثیر شیعیان که از دیدارش محروم هستند ممکن نیست (که بگوییم در صورت دیدار، امرش را فاش می کنند و خطر ساز می شوند).علاوه بر اینکه این علّت موجب می شود که شیعیانش، از هرگونه بهره بردنی از او محروم مانند، بگونه ای که قدرت بر تلافی کردن و از بین بردن آن نداشته باشند; زیرا اگر مخفی بودن امام معلّق بر امری شود که از حال شیعیان فهمیده شد که انجامش می دهند (یعنی افشاء و ایجاد ضرر) بنابراین هم اکنون قدرت بر چیزی که مقتضی ظهور امام (علیه السلام) باشد را ندارند، واین خودش موجب سقوط تکلیف از آنان می شود - تکلیفی که در آن امام لطف بشمار می آید. -جواب از اعتراض نویسنده:بعضی از علماء از این سؤال جواب داده اند که سبب غیبت از همه مردم، همان رفتار دشمنان است، زیرا بهره بردن همه اجتماع مردم - چه دوست وچه دشمن - از امام (علیه السلام) فقط به این است که امر او نافذ و جاری و دستش باز باشد و در ظهور بسر ببرد و در همه موارد بدون هیچگونه بازدارنده ونزاع کننده ای تصرّف لازم بنماید. در حالیکه روشن و معلوم است که دشمنان از این امور جلوگیری کرده و از انجام آن، منع کرده اند.

ص:۷۵

گفته اند: در اینکه به شکل پنهانی حضرت برای بعضی از دوستانش ظاهر گردد فایده ای نیست. زیرا بهره ای که از تدبیر و اداره امامان خواسته شده و مورد نظر است، جز با ظهور برای همه امت و نفوذ مطلق فرمان امام حاصل نمی گردد. پس علّت در غیبت امام و ظاهر نبودن او - به گونه ای که لطف و مصلحت برای همگان باشد - یکی شد.امّا این جواب نیز، مورد رضایت و قابل قبول نیست:زیرا دشمنان اگر مانع از ظهور امام زمان (علیه السلام) به شکل تصرّف و تدبیر امور باشند، دیگر بین او و کسانیکه از اولیای مورد نظر او و هستند نمی توانند مانع باشند که حجاب غیبت از آنها برداشته شود.و چگونه کسانی از اولیاء و دوستان او که به دیدارش نائل می گردد بطور شخصی و اختصاصی نتواند از او بهره ای ببرد، در حالیکه معتقد به اطاعت او و وجوب پیروی از فرامین اوست و آنحضرت را حاکم بر خویش می داند؟!و اگر کسی قائل شود که چنین دیداری بخاطر اختصاصی بودنش و بخاطر اینکه امام با فرض چنین دیداری حاکم و فرمانروای همگان محسوب نمی شود وتدبیر و اداره همه مردم به او سپرده نشده است، ممکن نیست و واقع نمی شود، خود این تصریح به این است که اصلا شیعه امامیه از زمان فوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا زمان حسن بن علی (علیهما السلام) پدر امام زمان (علیه السلام) هیچگونه بهره ای از دیدار امامان خویش نداشته اند بخاطر همان علّتی که در باره امام زمان (علیه السلام) ذکر شد.

و نیز لازم می آید که دوستان و اولیای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شیعیان او نیز تا قبل از انتقال امر خلافت بر عهده او و قبل از حصول حکومت بدست او، هیچ بهره ای از دیدارهای خود با او برایشان وجود نداشته باشد. و این عقیده، گوینده این سخن را به جایی می رساند که هیچ انسان متفکر و با دقّتی نمی تواند آن را بپذیرد.علاوه بر اینکه: اگر آنچه را که گفتند - که بهره بردن از امام (علیه السلام) جز با ظهورش برای همه مردم و تأثیر فرمان او بر آنان ممکن و حاصل نمی شود - مورد تسلیم قرار دهیم، باز هم قولشان از جهت دیگری باطل خواهد بود که عبارتست از اینکه: این عقیده به سقوط تکلیف - همان تکلیفی که امام (علیه السلام)، لطف الهی در آن به شمار می آید - از شیعیان می انجامد.بخاطر اینکه اگر ظاهر نشدن امام (علیه السلام) برای آنان به سبب علّتی باشد که به آنان بر نمی گردد، و نیز در قدرت وامکان آنها هم نیست که آنچه را مانع ظهور است بر طرف کنند، در این صورت بناچار باید تکلیف از آنان ساقط باشد و در این مورد حکم آنان، حکم دشمنان حضرت هم نخواهد بود، زیرا دشمنان - اگر چه برای آنان ظهور نکند - خود سبب چنین غیبتی بوده و قدرت دارند بر اینکه مانع از ظهور را برطرف کنند تا حضرت ظاهر شود. لذا تکلیفی که تدبیر امام لطف در آن بشمار می رود بر آنان لازم است، اگرچه این مطلب چیزی بر شیعیان او لازم نمی سازد.اگر ممکن بود که گروهی از مکلّفها بقیه مردم را از لطف او باز دارند و با اینهمه تکلیفی که خود امام لطف در آن محسوب می شود مستمرّ بوده

و برای آنان ادامه داشته باشد، لازمه اش اینست که ممکن باشد برخی مکلفین، بعض دیگر را با نوعی قید و زنجیر و مانند آن از سلوک خاص وعملی معیّن باز دارند - به گونه ای که آن اشخاص نتوانند آن قید و زنجیر را از گردن و پای خود بردارند - با اینهمه تکلیف به آن سلوک خاص و عمل معیّن همچنان ادامه داشته باشد و از عهده آن بسته شدگان ساقط نشود.مخالفین ما حق ندارند بین آن قید و زنجیر با نبودن لطف فرق بگذارند، از این جهت که بگویند: قید و زنجیر اگر باشد دیگر فعل و عمل ممکن نخواهد بود و با وجود قید، کسی توهّم وقوع آن عمل را نمی کند، در حالیکه نبودن لطف چنین نیست (بلکه با نبودن لطف بازهم انجام تکالیف ممکن است).بخاطر اینکه مذهب درست و عقیده صحیح - که ما بر آن اتفاق نظر داریم - این است که نبودن لطف، درست همانند نداشتن قدرت و وسیله عمل است، و تکلیف کردن با فرض عدم لطف - در باره کسی که دارای لطف است - قبیح و نادرست است و قبح آن واضح و معلوم است. درست مانند اینکه با فرض عدم قدرت و وسیله عمل و با وجود مانع، کسی را به کاری مکلّف نمایند.و عقیده داریم که هرکس لطفی در باره اش از ناحیه صاحب لطف صورت نگیرد، از انجام فعل ناتوان است، همانطور که هرکس از عملی منع شود، از انجام آن ناتوان است.آنچه که باید در جواب این سؤال - که در باره مخفی بودن حضرت از

دوستان خویش مطرح گردید - گفته شود این است که:اولا ما قطع و یقین نداریم (۱) که او برای همه اولیای خویش غایب و مستور باشد. زیرا که خود این مطلب نیز بر ما پوشیده است و هریک از ما فقط حال خودش را می داند نه حال دیگران را.و زمانی که ظهور آن حضرت را برای آنان ممکن شماریم همانطور که احتمال عدم ظهور نیز هست، باید علّتی را برای غایب ماندن احتمالی آنحضرت از ایشان ذکر نماییم.و بهترین چیزی که در این باره گفته شده و نزدیکترین آنها به حق اینست که بگوئیم: - البته همانطور که قبلا بیان داشتیم باید توجه داشت که این باب از ابوابی است که علم قطعی و تفصیلی به آن لازم نیست، بلکه همین قدر که علم اجمالی به آن داشته باشیم کافیست - باید علّت غیبت از اولیاء و دوستان، مشابه و همانند علت غیبت از دشمنان باشد. در اینکه مقتضی سقوط تکلیف از آنان نیست و موجب ملامتی نسبت به تکلیف کننده آنان که خداست نمی باشد، و باید ایشان قادر بر رفع این مانع و از

۱- ۲۲. در بعضی نسخه ها کلمه «قاطعین» به این معنا آمده که «ما قطع و یقین داریم که...» که با توجّه به سیاق کلام و آنچه در غیبت شیخ طوسی نقل شده: انّا اوّلا لانقطع علی استتاره عن جمیع اولیائه» و نیز آنچه در اعلام الوری به نقل از سید آمده است «اوّلا نحن لانقطع...» اشتباه است و همان «لا قاطعین» صحیح است که مورد ترجمه قرار گرفته است.

بین بردن این سبب غیبت باشند تا حضرت بر آنها ظاهر گردد، و این دو ویژگی باید در علّت غیبت باشد و گرنه به همان فساد و بطلانی که ذکر شد، خواهد انجامید.اگر این کلام ثابت شده باشد بهترین علّت و سببی که برای غیبت از اولیاء و دوستان آن حضرت ذکر شده این است که گفته شود:دانستیم که علم به امام زمان (علیه السلام) به نحو تعیین و جدا کردن او از مدّعیان دروغین، جز به وسیله معجزه صورت نمی گیرد زیرا نصّ و روایت صحیح - در باره امامتِ خصوص این امام - برای معیّن شدن و مشخّص گشتن او کفایت نمی کند. بلکه باید معجزه ای آشکار، بدست او صورت گیرد، تا تصدیق کنیم که آن امام، همین فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) است.و علم به معجزه و دلالت کردن آن بر ظهور، راهش، استدلالی است که ممکن است مورد شبهه قرار گیرد. و هرکس در باره کسی که معجزه به دست او ظهور یافته شبهه ای پیدا کرد و معتقد شد که این معجزه، باطل، ونوعی تصرّف خارق العاده در اشیاء است و قائل شد که انجام دهنده این معجزه دروغگو و به هم بافنده است، چنین کسی ملحق به اعداء واز زمره دشمنان محسوب می شود، از جهت اینکه باید از او ترسید.

ص:۸۰

جهت ترس از اولیاء در هنگام ظهور

اشاره

اگر گفته شود: پس چه تقصیری از چنین دوستی صادر شده که امام برای او ظاهر نمی شود بخاطر این امری که از حال او دانسته می شود؟و او چگونه قدرت دارد بر کاری که به وسیله آن کار، امام برایش ظاهر گردد؟و به خاطر جبران سبب غیبت امام از او، به چه کاری باید روی آورد؟گوییم:ما در سبب غیبت امام زمان (علیه السلام) از دوستانش به مطلبی معلوم اشاره کردیم که جای مورد تقصیر در آن و چگونگی امکان جبران آن، روشن است.زیرا غیر ممکن نیست که از حال او دانسته شود که وقتی امام برایش ظاهر شد در شناخت معجزه او ناتوان باشد یا تقصیری داشته باشد.و به این ناتوانی و تقصیر هم از این جهت مبتلا شده باشد که نسبت به فرق بین معجزه وکارهای ممکن، و فرقِ آنچه که می تواند دلیل معجزه بودن یک کار قرار گیرد و آنچه که نمی تواند، علم کافی نداشته باشد واین نداشتن علم کافی از روی تقصیر و ناتوانی او باشد.در حالیکه اگر در همین مورد بر اساس قاعده ای صحیح و طریقه ای

درست قضاوت می کرد، ممکن نبود که معجزه امام در هنگام ظهور بر او مشتبه گردد.بنابراین باید این تقصیر را جبران کرده، و به علم کافی برای تشخیص معجزه و غیر معجزه دست یابد، تا بدین وسیله از زمره کسانی که معجزه وغیر معجزه برایشان مشتبه می گردد خارج شود.

تکلیف غیر مقدور

کسی نمی تواند بگوید: این وجوب تحصیل علم و قدرت تشخیص، تکلیف به غیر مقدور و حواله دادن به امری غیبی و غیر قابل درک است.زیرا این دوست و ولیّ نمی تواند تقصیر و کوتاهیِ خود را نسبت به خصوص رأی و استدلال مذکور بشناسد تا بعد از شناخت، آن را جبران نماید و خود را برای رویارویی درست با معجزه آماده سازد و قدرت کافی برای تشخیص صحیح آن را در خویش ایجاد کند.در حقیقت شما با چنین بیانی، او را مکلف به ما لایطاق نموده و چیزی را که بر او لازم نیست برعهده اش لازم می سازید.جواب ازاین اعتراض، این است که:آنچه که در تکلیف لازم است گاهی امری شناخته شده و یگانه است وگاهی مخلوط و مشتبه به غیر آن است - اگرچه قدرت بر هردو نیز برای

مکلف حاصل است - بنا بر این دوست و ولیّ امام (علیه السلام) زمانیکه خود را محاسبه می کند و می بیند که امامش ظهور نمی کند و او توفیق دیدار ندارد، به بررسی سبب غیبت می پردازد و وقتی که هریک از وجوه باطل گذشته و همانندان آن وجوه را نتوانست بپذیرد و آنها را باطل و فاسد شمرد، بنا چار می فهمد که باید این غیبت سببی داشته باشد که به خود او بر می گردد.و وقتی که دید قوی ترین سبب ها همان است که ما ذکر کردیم، در می یابد که از جهت او تقصیری واقع شده است و کوتاهی و تقصیری در رابطه با شناخت صفات معجزه و شروط آن دارد.بنابراین بر اوست که تجدید نظری در مبانی تشخیص خود داشته باشد و آن را از آلودگیها پاک کند و از آنچه که مقتضی شبهه و موجب اشتباه کردن است بپیراید. پس او هرزمان که در این مورد به مقدار لازم کوشش و مجاهدت کرد و حق کامل و بدون نقصان رأی و نظر سلیم را بجا آورد بناچار برایش علم به موارد اختلاف حق و باطل ایجاد خواهد شد.و وقتی که علم به آن حاصل شد، دیگر ناگزیر باید سبب غیبت حضرت (علیه السلام) از چنین ولیّ و دوستی بر طرف گردد. و در اینگونه مواضع، انسان خودش بر نفس خودش آگاه و بصیر است و ممکن نیست که به میزانی بالاتر از انجام حد اکثر سعی و تلاش و جستجو و تحقیق وگردنگزاری به حق مأمور گردد.

ص:۸۳

اساس رسیدن به نتیجه:مخالف ما در این مسأله هرچه بگوید، علیه خویش گفته است:زیرا او می گوید: مراجعه به دلیل و دقّت در آن، موجب دانستنِ بسیاری از صفات مخصوص و شروطِ معلوم می شود، که هر گاه یکی از آن شروط مختلّ شود، علم و آگاهی لازم به آنچه که مورد نظر قرار گرفته حاصل نخواهد شد.پس اگر مخالفین ایشان بگویند: ما در ادلّه نظر کردیم همچنانکه شما نظر می کنید. با اینهمه علمی به آنچه که شما ذکر می کنید و خود را عالم به آن می دانید برای ما حاصل نشد.جوابشان اینست که: شما به آنگونه ای که ما نظر می کنیم نظر نکردید و از طرفی، شرایطی که برای ایجاد علم از راه چنین نظری لازم بود در شما کامل نبود زیرا فراوان و مختلف و مشتبه با یکدیگر هستند.اگر مخالفین این نظریه بگویند:در مورد اخلال به شرطهای لازم برای ایجاد رأی و نظر صحیح، ما را جز به سراب حواله ندادید، و به هیچ شرط معینی که مورد اخلال و تقصیر ما قرار گرفته باشد اشاره نکردید.جواب شان این است که:آن زمان که نتوانستید به آگاهی و دانشی همچون دانش و آگاهی ما دست یابید، ناگزیر این عدم آگاهی بخاطر تقصیری است که در مورد

بعضـی شـروط از شما صادر شده زیرا اگر شروط را کامل می کردید و حق این شروط را ادا می کردید همچون ما دارای علم می شدید.بنابراین از ناحیه خود شما بطور اجمال، تقصیری واقع شده اگرچه ما نمی توانیم به عین آنچیزی که مورد تقصیر شما قرار گرفته است اشاره کنیم.و با اینهمه شـما قـدرت داریـد که شـروطِ دقت و تحقیق را به طور کامل ادا کنیـد و به حق تسـلیم باشـید و دلهایتـان را از باورهـا و اسـبابی که مـانع از وقوع علم است خـالی نگهداریـد، و هرزمـان که این کار را انجام دادیـد، ناگزیر دارای علم خواهید شد. و انسان بر نفس خویش بصیر و آگاه است.و اگر این جواب از آنان صحیح باشد. پس ما هم به مثل همین جواب، از پرسش آنها جواب می گوییم.

ص:۸۵

فرق بین دوست و دشمن در علت غیبت

اگر گفته شود: بنا براین هر ولیّ و دوستی که امام بر او ظاهر نمی شود باید قطع پیدا کند به اینکه او در گناهی کبیره و بزرگ که به منزله کفر حساب می شود بسر می بَرَد. چون - بنا بر آنچه شما فرض کردید - او در آنچه که موجب غیبت امام از او شده و باعث از بین رفتن امری مصلحت دار - یعنی ظاهر شدن حضرت - می باشد، مقصّر شناخته می شود. و بدین ترتیب همین ولیّ، ملحق به دشمنان آن حضرت است.گوییم: این تقصیری که به آن اشاره داشتیم لازم نیست که در حدّ کفر یا گناه کبیره ای باشد. زیرا او در همین حال حاضر، اعتقاد به عدم امامت امام زمان (علیه السلام) پیدا نکرده و او را بر جان شریفش نترسانده است و فقط در بعضی دانستنی ها تقصیری مرتکب شده که همین تقصیر سبب شده است که او حال خود را چنین یابد که همین تقصیر در آینده باعث می شود که شک در امامت از او صادر شود در حالیکه الآن چنین نشده است.پس در چنین تقصیری لازم نیست که همین حالا به منزله آن شک در امامت حساب شود که به شکل طبیعی روشن است که در آینده به آن منجر خواهد شد.

ص:۸۶

جز اینکه بایـد دانست که چنین تقصـیری اگرچه لازم نیست کفر باشـد یا هماننـد تکذیب امام (علیه السـلام) و شک در صدق آن حضـرت بشـمار آید با اینهمه گناه و خطا بشـمار می آید، البته گناه و خطایی که منافاتی با ایمان واستحقاق ثواب ندارند.و در این تقـدیر دوست و ولیّ امـام، ملحق به دشـمن حسـاب نمی شود. زیرا دشـمن در حال حاضـر در مورد امامت به چیزی که گناه کبیره و موجب کفر اوست اعتقاد دارد، بخلاف دوست و ولیّ که در حال حاضـر جز ایمان وتسـلیم نـدارد.آنچه در آینده سبب کفر می شود در حال حاضر کُفر نیست:آنچه که این گفتارِ ما را - که هرچه به منزله سبب برای کفر است لازم نیست در حال حاضـر کفر باشـد - روشن می سازد، اینست که فرض کنیم شخصـی در مورد فردی توانا از بین ما اعتقاد پیدا کند که «او بدرستی می تواند در غیر خودش از اجسام دیگر، کاری را بدون هیچگونه تماسـی با آن انجام دهد و به شـکل غیر مباشـر، در آن تصـرفاتی خـارق العـاده کنـد.»این مطلب خطـا و جهـالت است و کفر نیست.از طرف دیگر محـال نیست که در بـاره همین شخص - با همین اعتقاد - علم داشته باشیم که اگر یک پیغمبری ظهور کرد و مردم را به نبوت خویش فرا خواند و معجزه اش را همین قرار داد که خداوند بدست او کاری را انجام دهد بگونه ای که اسباب بشری به آن نرسد - که خود این کار حتماً

علمی و معجزه ای الهی است - همین شخص او را تکذیب می کند و به او ایمان نمی آورد و حتی می شود در نظر گرفت که این شخص، آن مدّعی پیامبری را می کشد. و آنچه از اعتقاد او نسبت به مقدور شخص قادر ذکر شد، به منزله سبب چنین مخالفت و تکذیب و قتلی باشد. اما هرگز لازم نمی آید که چنین اعتقادی در اهمیت و بزرگی، همرتبه و همشأن با چنین افعالی باشد.و این بود مجموعه سخنانی در باره غیبت که به وسیله آن بر اصول وفروع آن آگاهی حاصل شود و بعد از آن اگر هم مطالبی باقی مانده باشد چنانست که گویا نیازی به طرح آنها نبوده است.و از خدا یاری می جوئیم و توفیق نیکو می طلبیم نسبت به آنچه که موافق حق و مطابق آنست و مخالف باطل و دور از آنست و او به لطف و رحمت خویش شنوای اجابت کننده ا ست و خدا ما را کفایت کننده است و نیکو وکیلی است.

امامت و غیبت (۲)

اشاره

کتابی در تکمیل المقنع

ص:۸۹

مقدمه مبحث

ما در کتاب مان «شافی» در امامت، و سپس در کتاب مان «مقنع» در غیبت، سبب مخفی بودن امام زمان (علیه السلام) از دشمنان و دوستانش را ذکر کرده ایم (1) و بین دو سبب (سبب غیبت از دشمنان و سبب غیبت از دوستان) فرق گذاشتیم و بیان داشتیم که عدم بهرهوری از آن حضرت - برای همگان - بخاطر سببی است که مربوط به خود آنان است نه مربوط به او. و در این باب تمام و کمال مطلب را بحث کردیم و تا دورترین هدفها رسیدیم.سپس در کتاب مقنع روشی جدید پیش گرفتیم که در آن روش کسی بر ما پیشی نگرفته بود و دلیل آوردیم که بر ما لازم نیست که سبب غیبت آن حضرت را به شکل معین و مشخص بیان کنیم بلکه برای دانستنِ نیکو

۱- ۲۳. «شافی فی الامامه» جلد ۱ صفحه ۱۴۴ تا ۱۴۸، «المقنع» (همین کتاب صفحه ۵۵).

بودن غیبت او، همین مقدار کافی است که بدانیم او معصوم است و کسی است که هیچ کار ناشایسته ای را انجام نمی دهد و هیچ امر واجبی را ترک نمی فرماید. و در اصول و اساس این مبحث مثالهایی زدیم و گفتیم که مثل چنین قاعده ای در جاهای مختلف مورد استعمال قرار می گیرد.اینک برخی نکات به خاطرمان رسیده که بناچار باید ذکر شود تا شناخته گردد و این نکات، مطالبی محکم و صحیح و دور از شبهات و انتقادات است.

ص:۹۲

الهام گیری اولیاء از امام غایب

اشاره

بطور خلاصه اینکه: دوستان و اولیای امام زمان (علیه السلام) و شیعیان و معتقدین به امامت او در حال غیبت از او بهره مند می شونـد همان بهره ای که قائلیم در تکلیف بنـدگان بایـد وجود داشـته باشد.زیرا آنان با فرض اینکه به وجود او در بین خودشان علم دارنـد و نسـبت به وجوب اطـاعت و لزوم فرمـانبری از او یقین قطعی دارنـد بناچـار بایـد از او بترسـند و در انجـام کارهای ناپسـند از او بهراسـند و نسـبت به تأدیب و انتقام و بازخواست و غضب او بیمناک باشـند تا بدین وسیله، انجام واجبات از آنان فزونی گیرد و ارتکاب گناهان و بـدیها کاهش پذیرد یا حد اقل انجام واجبات و ترک محرمات بر ایشان نزدیکتر و شایسـته تر باشد.و این است همان جهت عقلی نیاز به امام (علیه السلام).

حد تأثیر غیبت بر نقش امام

و گویا می بینم که شنیدن این سخن برای بعضی از مخالفین ما چه بسا موجب تعجّب است و می پرسد: چه غضبی برای انسانی که غایب و مخفی شده و ترسان و وحشت زده است؟

ص:۹۳

و چه انتقـامی مورد انتظـار است از کسـی که نه قـدرتی دارد که بنـدگان را شامـل شود و نه فرمـانش نافـذ است و نه تسـلط و حکومتی قهرآمیز دارد تا از آن ترسـیده شود؟و چگونه از کسـی که شـناخته شـده و تشـخیص داده شده و دارای مکانی معلوم نیست خوف و هراسـی می توان داشت؟جواب از این سؤالهـا اینست که:آنچه به حقیقت بایـد از آن تعجّب کرد، همین تعجّب کردن مخالفین است که بـدون هیـچ برهان آشـکار و شاهـد قابل ذکری صورت می گیرد.در حالیکه دانستیم که دوسـتان امام (علیه السـلام) اگر چه شـخص او را نمی شناسـند و عین او را تشـخیص نمی دهنـد بـا اینهمه به حقیقت، وجـود او را محقّق می داننـد و به اینکه او با آنهاست و در بین شان است یقین دارند و در این مورد هیچ شک و تردیدی ندارند.زیرا اگر دارای چنین صفتی نبودنـد ملحق به دشـمنان بودند و از جایگاه و منزلت اولیاء و دوسـتان او خارج می بودند. در بین آنان هیچکس نیسـت مگر اینکه معتقـد است که امام (علیه السـلام) بگونه ای است که هیچ خبری از اخبار او برایش پوشـیده نمی باشد و نهانی های دل و اعمال او از دیـد خـدابینش مخفی نمی ماند تا چه برسد به ظواهر و کارهای آشـکار او. برایش ممکن است که هر چه از اعمال پسـندیده و یا ناپسـند از آنان سر می زند همه را بداند و بدین ترتیب ازاینکه آنان بر انجام کارهایی ناپسند اقدام کنند و او آنان را نسبت به آن تأدیب و عقوبت کند در امان نیستند.

و کدامیک از این دوستان و شیعیان هستند که اگر امام (علیه السلام) برایش ظاهر شوند و معجزه ای را که بوسیله آن علم به امام زمان بودن ایشان پیدا کند ابراز کنند و بخواهند او را ارزش یابی کنند و تأدیب نمایند و حدّ الهی را بر او جاری سازند، او بخواهد از بذل آن خودداری ورزد و در برابر آنچه که امامش نسبت به او انجام می دهند تسلیم و گردنگزار نباشد و با اینهمه معتقد به امامت آن حضرت و وجوب اطاعت از ایشان باشد؟

ص:۹۵

عدم فرق بین غیبت و ظهور در الهام گیری اولیاء

در خصوص آنچه ذکر کردیم و در وجوب اطاعت او و دوری جستن از نافرمانی او و التزام به دیدبانی او و کناره گرفتن از مقام مخالفت با آن حضرت، آیا حالت او با شیعیانش در زمان غیبت فرقی با حالت او در زمان ظهور و بروز دارد؟در صورتیکه بر حذر بودن از غضب و ترسیدن از انتقام او و هیچکدام متوقف برشناسایی عین امام و تشخیص شخص او و یقین پیداکردن به مکان او نیست. چنانکه همانا تعداد زیادی از رعیّت و مردم تحت ولایت امام ظاهر، او را به شکل معیّن نمی شناسند و شخص او را تشخیص نمی دهند و در بسیاری اوقات مکان و جایگاه او را نمی دانند با اینهمه می ترسند که هر گاه گناه و کار ناپسندی انجام دهند، مورد تأدیب و بازخواست او قرار گیرند. و آنان از همین ترس و خوف بگونه ای بهره مند می شوند که از انجام بسیاری کارهای حرام و زشت باز می ایستند یا حد اقل به مقام تقوی و باز ایستادن از محرمات، نزدیکتر می شوند.و اگر مطلب بر همین منوال که ما توضیح دادیم باشد، دیگر سؤال در باره عدم ظهور برای دوستان نیز جا ندارد که بگویند: امام (علیه السلام) اگر بخاطر

ص:۹۶

ترسش از دشمنان و ریبه آمیز بودن امر آنان است که برای شان ظهور نمی کند پس به چه دلیلی برای دوستان و اولیایش ظاهر نمی شود؟و اگر جز این باشد، چگونه می توان پذیرفت که بخاطر غیبتی که دشمنان سبب و وسیله آن بوده اند اولیاء و دوستان حضرت هم از بهره مندی و مصلحت های خویش محروم مانند؟و این چیزی است که با فرض استمرار تکلیف شیعیان - بگونه ای که امام لطف در آن محسوب می شود - با عدالت منافات دارد.زیرا ما بیان داشتیم که آنان حتی با فرض غیبت، از امام خویش (علیه السلام) بهره مند می شوند و همانا غیبت با چنین بهره مندی که در تکلیف شیعیان به آن نیاز هست اصلا منافات ندارد.و بیان کردیم که شرط بهره مندی از ایشان، ظهور و بروز ایشان نیست و از عهده این سؤال محکم که مخالفین ما گمان کرده اند که جوابی ندارد و راه فراری از آن نیست بخوبی برآمدیم.

ص:۹۷

عدم ضرورت ظهور برای اولیاء

با اینهمه ما ظهور آن بزرگوار (علیه السلام) را برای بعضی از دوستان و اولیای خویش ناممکن نمی دانیم که این ظهور برای حفظ آنان در راه مستقیم یا ادب نمودن ایشان یا پنددادن یا آگاهی بخشیدن یا آموختن مطلبی، صورت گیرد. مگر اینکه باید خاطرنشان ساخت که ما آن را ضروری و لازم نمی دانیم به شکلی که اگر چنین ظهور و دیداری صورت نگرفت بدنبال علت های آن بگردیم و در پی بدست آوردن اسباب آن خود را به تکلّف اندازیم.بله فقط در صورتی که ظهور او برای اولیا و دوستانش واجب باشد به گونه ای که اگر چنین ظهوری نباشد بهره ای نمی برند و از نادرستی ها بازداشته نمی شوند، سخن در این باره دشوار و شبهه آفرین می شود.اما اگر امر برخلاف آن باشد ظهور برای ولیّ، وجوب و ضرورتی نخواهد داشت بخاطر اینکه بر حسب دلیلهای ذکر شده، بهره بردن و از زشتیها بازداشته شدن، بدون ظهور نیز حاصل است. لذا شبهه ای نمی ماند.

ص:۹۸

چگونگی آگاهی امام غائب بر امور

اشاره

اگر گفته شود: امام در حال غیبت و مخفی بودن چگونه بر انجام یافتن کارهای ناشایسته توسط شیعیان خویش آگاه می شود تا آنان از تأدیب وعقوبت او بترسند؟ در حالیکه او در زمان غیبت بگونه ای است که هیچ اقرار کننده ای نزدش اقرار نمی کند و هیچ شاهدی پیش او شهادت نمی دهد. و آیا چنین علّتی برای ترسیدن شیعیان از مخالفت با او و باز ایستادن از گناه، جز ادّعایی باطل می تواند باشد؟ گوییم: علّت آورنده به باطل نیست جز آنکس که از وجدان خودش انصاف نمی طلبد و آنچه را که علیه اوست یکسان با چیزی که به نفع اوست ملاحظه نمی کند.امّا شناخت امام نسبت به انجام شدن کارهای ناشایسته از بعضی دوستانش چه بسا از همه وجوه مختلفه ای باشد که در صورت آشکار بودن و فرمانروایی و قدرت اجرایی داشتن او، می توانست موجب علم به انجام آن امور توسط آنان باشد.

ص:۹۹

دیدن کارها توسط خود ایشان

یکی از آن وجوه این است که ممکن است خود آن حضرت امری را ببینند و به آن آگاهی یابد و حالت ظهور در این وجه مانند حال غیبت است، بلکه حالت غیبت در چنین وجهی، اقوی است:زیرا امام زمانی که به طور معیّن شناخته نمی شود و شخصِ او تشخیص داده نمی شود، دور ماندن از نگاه او و اجتناب ما از اینکه مبادا ما را در حال انجام بعضی امور ناشایسته ببیند، دشوارتر و دایره اش تنگ تر است. در حالیکه اگر شخصِ او را می شناختیم، این اجتناب گسترده تر وساده تر می بود، و فرق بین این دو مطلب برای هرعاقلی معلوم است:زیرا ما وقتی او را نمی شناسیم، در باره هرکس که می بینیم و نسبش را نمی دانیم، احتمال این را می دهیم که او خود امام (علیه السلام) باشد. حتی ما نمی توانیم مطمئن باشیم که او یکی از همین همسایه ها یا مهمانها یا همین کسانی که بر خانه ما وارد یا خارج می شوند نباشد. در حالیکه همه این احتمالات با شناخت و تشخیص امام (علیه السلام) مرتفع می باشد.از آن طرف وقتی خود امام (علیه السلام) چیزی را از ما مشاهده کرد که موجب تأدیب و تنبیه ماست، به سبب آن ما را تأدیب و تنبیه می فرماید و هیچ نیازی به اقرار و شاهد هم ندارد، زیرا این دو راه مقتضی ظن غالب و گمان قوی هستند در حالیکه با وجود علم نیازی به گمان نیست و خود علم مهمتر و قابل اعتمادتر از ظن قوی است.

ص:۱۰۰

شهادت دادن شاهدان نزد حضرت

یکی دیگر از این وجوه برای آگاهی یافتن امام نسبت به رفتار مردم، شهادت شاهدان است. و غیبت آنحضرت نیز مانعی برای شنیدن این شهادت و عمل بر طبق آن نمی باشد.زیرا ممکن است گروهی از کسانی که قدرت بر دیدار امام دارند وحضرت برایشان ظهور دارد، انجام بعضی کارهای قبیح را توسط یکی از شیعیان او مشاهده کنند و تعدادشان هم به اندازه ای باشد که اگر شهادت بر انجام آن عمل بدهند شهادت آنان پذیرفته است.و ما قبلا گفتیم که این قدرت بر دیدار امام و حضور در محضر او را نفی نمی کنیم اگرچه آن را ضروری و لازم هم نمی شماریم. حال اگر چنین افرادی نزد او شهادت دادند و او نظر داد که باید بر آن شخص، حدّ اجرا شود. یا خود او اجرای حد را به عهده می گیرد یا یارانش را مأمور این عمل می کند. و این مطلب نه مانعی دارد و نه وجهی برای عدم امکانش هست.اگر گفته شود:چه بسا از کسانی که امام را می بینند هیچکس نباشد که این کار قبیح را از آن شخص مشاهده کند که در این صورت از ادای شهادت، ناتوان خواهد بود و موردی برای اجرای حدّ وجود نخواهد داشت.گوییم: ما در این باب در صدد بیان راههای ممکن و طرقی هستیم که می شود برای این شناخت در نظر گرفت، که او را توانای برچنین معرفت

و نظارتی می کند، نه در صدد بیان وجوب و یا تحقق حصول آن.و اگر آنچه را ذکر نمودیم ممکن باشد، دیگر ترس و خودداری کردن از انجام کارهای ناپسند بر شیعیان واجب می شود. و به همین مقدار از خوف وخویشتن داری، قاعده لطفی که در باب تکلیف عباد ذکر شد تمام خواهد بود.علاوه بر اینکه همین اشکال در حالت ظهور امام و قدرت او بر اجرای احکام و حدود نیز وارد است:زیرا اولا حتی در آن زمان هم ممکن است کسانی که بتوانند شهادت بر آن بدهند آن کار ناشایست را از شیعه ای مشاهده نکنند.ثانیاً ممکن است کسی آن را ببیند که عدالت ندارد در نتیجه یا شهادت ندهد یا اگر هم شهادت بدهد شهادتش قابل قبول نباشد.حتّی آنجا که از انسانهای عادل کسانی آن را مشاهده کنند که اگر شهادت بدهند شهادتشان مورد قبول قرار می گیرد، ممکن است شهادت دادن را انتخاب نکنند.و گویا ما قادر باشیم بر اینکه وجوه مختلفه ای را که اجرای حدود الهی توسط آنها ساقط می شود شمارش کنیم لکن به خاطر رعایت اختصار از بر شمردن آنها صرف نظر می کنیم.با همه آنچه که ذکر شد باید قبول کرد که ترس از امام موجود است و خود داری از مخالفت با او ثابت است و همین مقدار که این امور ممکن باشد کافیست و قطع و یقین داشتن به آنها لازم نیست.

ص:۱۰۲

اقرار در نزد امام

امـا اقرار نیز در زمـان غیبت ممکن است، زیرا بعضـی از اولیـاء و دوسـتان - که چه بسا امام (علیه السـلام) بر آنان ظاهر شود - احتمال دارد که به عمل ناپسـندی گرفتار شـده باشد و توبه نماید و اجرای حدّ الهی بر خود را برای تطهیر از گناه ترجیح دهد، لـذا در نزد امـام (علیه السـلام) اقرار به انجام آن عمل نمایـد.بنابر این همه وجوهی که در حال ظهور ثابت بود در حالت غیبت هم ثابت و ممکن است.

ص:۱۰۳

احتمال دوری و نزدیکی امام

اگر گفته شود: هیچیک از شیعیان نیست مگر اینکه دوربودن منزلگاه امام (علیه السلام) از خود را جایز و ممکن می داند و اینکه امام یا در مشرق یا در مغرب اقامت دارد. پس این شیعه از مشاهده امام نسبت به معصیت خود و یا اینکه شاهدی او را در حال معصیت ببیند و نزد امام علیه او شهادت بدهد در امان است.در حالیکه این امر در زمان ظهور امام، حتّی با علم به دور بودن منزل او لازم نمی آید. چون او از هیچ شهری دور نمی باشد مگر اینکه شخصی را به جانشینی خود می گمارد تا در غیاب او مردم در گناه و نافرمانی از او خائف و ترسان باشند و از انتقام او بپرهیزند.گوییم: همانطور که هیچ یک از شیعیان او نیست مگر اینکه دور بودن مکان امام از خود را احتمال می دهد، همانطور هیچیک از آنان نیست مگر اینکه وجود او را در دیار خود و در نزدیکی محل اقامت و در همسایگی منزل خود ممکن و محتمل می داند. و همین احتمال برای تحقق پرهیز و خوف و عدم امنیّت در انجام گناه، کافی است.علاوه بر این، حتی در ظهور امام و با وجود گسترش قدرت و نفوذ فرمان

ص:۱۰۴

ایشان در بین همه مردم، بازهم هیچیک از انجام دهندگان کارهای زشت و ناروا نیست مگر اینکه مخفی ماندن آن عمل را و نرسیدن خبر آن به گوش امام را احتمال می دهد و ممکن می شمارد با اینهمه، آن ترس بر قرار است و لطفی که در وجود امام نسبت به بازماندن امّت از گناه و نافرمانی هست، ثابت می باشد.پس چگونه کسی که ما را به چنین چیزی در زمان غیبت ملزَم می سازد از وجود چنین حالت مشابهی در دوران ظهور فراموش می کند؟

ص:۱۰۵

امکان تعیین جانشین

امّا آن قسمت از سؤال گذشته که: امام اگر ظاهر و شناخته شده می بود و از دیاری غایب می شد، حتماً قبل از رفتن و غیبت از دیار، کسی را که چون خودش باعث خوف گناهکاران می شد به جانشینی خود بر می گزید.پس ثابت شد که در حال غیبت، همین مقدار که احتمال و امکان نزدیک بودن منزلگاه آن حضرت به ما و معاشر بودن با ما وجود داشته باشد، کافی است که ترس از او در وجود ما پیدا شود و هراس از گناه و نافرمانی او کامل گردد.لکن ما از این حکم تنزّل کرده و می گوییم:چه کسی، قائلین به غیبت امام زمان (علیه السلام) را از مثل چنین ادّعایی منع می کند که بگوییم:همانا امام (علیه السلام) در اطراف زمین از هیچ شهر و بلدی دور نمی ماند، مگر بعد از اینکه برخی از اصحاب و یاوران خود را به عنوان جانشین در هرکجا تعیین می کند. لذا بناچار باید برای او یاوران و اصحابی در هریک از شهرها و سرزمینهای دور از او باشند که در مراعات آنچه بر شیعیان

ص:۱۰۶

می گذرد جانشین و قائم مقام آن حضرت بشمار روند پس اگر بدست شیعه ای کاری انجام شد که موجب جبران و حفظ از انحراف و مقتضی تأدیب و تنبیه او باشد، همین جانشین آن را بر عهده گیرد چنانکه اگر امام می بود، خود بر عهده می گرفت.اگر گفته شود:این جانشین چگونه مورد اطاعت قرار می گیرد؟ و از کجا و چگونه این شیعه و دوست خطاکار که این جانشین، اراده تأدیب او را دارد بفهمد که او خلیفه و جانشین امام (علیه السلام) است؟گوییم: به معجزه ای که خداوند تعالی به دست او آشکار می سازد. زیرا معجزات بر طبق مذهب ما حتی بدست انسانهای درستکار هم ظاهر می شود تا چه برسد به کسی که امام او را جانشین خود ساخته وقائم مقام خود قرار داده است.اگر گفته شود: جانشین امام (علیه السلام) با فرض دوری امام (علیه السلام) تنها در صورتی موجب آن ترس از مخالفت می شود که او را بخوبی بشناسیم و تشخیص بدهیم.در جواب گفته می شود: در این باب آنچه که به میزان کفایت بود بیان شد.و ما اگر قطع و یقین به وجودامام در این زمان، و مراعات امور ما توسط ایشان داریم، حالِ او نسبت به ما دوگونه است وگونه سومی وجود ندارد:

ص:۱۰۷

یا با ما در یک شـهر و بلـد است که در این صورت خودش امور ما را مورد مراعات قرار می دهد و نیازی به غیر ندارد. یا دور از مـاست که در این صورت بـا فرض حکیم بودن ایشـان ممکن نیست از مـا دور شود مگر بعـد از اینکه کسـی را به جانشـینی خود تعیین کند و او را بعنوان قائم مقام خود در آن شـهر بگذارد، همانطور که اگر ظاهر می بود و تشخیص داده می شد، باید چنین می کرد و این نکته ای است که شبهه ای پس از آن نمی ماند.

ص:۱۰۸

بهره وری از وجود امام

اگر گفته شود: این نوعی تصریح از جانب شماست به اینکه در بهره بردن از امام و ترس از او و رسیدن به مصالحی از ناحیه او، ظهور امام مانند غیبت او می باشد و در این گفتار اشکالی است که خود می دانید و بردیگران نیز پوشیده نیست. (۱) گوییم: ما نمی گوییم ظهور آن حضرت در آثار و منافع، همانند غیبت اوست. و چگونه به چنین امری قائل باشیم؟ در حالیکه در حالت ظهور و بسط قدرت و قوّت حکومت او، هم دوست و هم دشمن، هم دوستدار و هم کینهورز همگی بهره می برند. در حالیکه در زمان غیبت او، چنین بهره ای که اشاره شد فقط توسط دوست و ولیّ او حاصل می شود نه دشمن و بد خواه او.

ص:۱۰۹

۱- ۲۴. یعنی این مطلب اقتضا می کند که هیچ فرقی بین دو حالت غیبت و ظهور امام (علیه السلام) برای انجام نقش الهی او وجود نداشته باشد. در حالیکه باطل و بی اساس بودن این امر واضح است زیرا اختلاف آشکاری بین غیبت و ظهور وجود دارد. و از طرفی اگر فرقی بین این دو حالت وجود نداشته باشد همه مباحث گذشته درباره غیبت و انگیزه و مصالح آن بیهوده و باطل خواهد بود.

و در حـال ظهور و گسترش قـدرت او، همچنین منـافع و بهره های فراوان برای اولیاء و دوسـتان آن حضـرت و غیر آنان از بقیه مردم وجود دارد. زیرا او کیـان امّت را حمایت می کنـد و مرزهایشان را محکم می دارد و راههایشان را ایمن می سازد و آنان بر تجـارت کردن و کسب هـای گوناگون و بـدست آوردن غنایم قـدرت می یابنـد و او از سـتم دیگران بر آنان جلوگیری می کنـد، و در نتیجه اموالشان زیاد می شود و رزق و روزیشان به آسانی فراهم می آید و در آمد کسـبشان چند برابر می شود.تازه اینها بهره هایی دنیایی هسـتند که اگر در غیبت آن حضرت از دست رفت، بازهم لازم نمی آید که تکلیف مردم ساقط شود. و بهره های آخرتی و دینی که در هر حال ملازم با امامت است طبق آنچه بیان کردیم با فرض غیبت ثابت هستند، لذا بخاطر آنها هم لازم نمی آیـد که تکلیف ساقط باشـد.و اگر بگوییم - اگر چه واجب نیست - که بهره بردن شـیعیان از امام بر طبق قاعـده لطف در اینکه به انجـام واجب ترغیب شـده و از انجـام محرّمـات بـاز گرفته شونـد - که ثـابت بودن آن را در زمان غیبت بیان کردیم - در حـال ظهور کلّی امـام و گسترش قـدرت وحکومت ایشـان نسـبت به همه مردم، با قوّت بیشتری صورت می گیرد، این گفته ممکن و جایز است زیرا:پدید آمدن و عارض شدن امری مانند غیبت که - با فرض ثبوت اصل قاعده لطف - قوّت و شـدّت تأثیر آن را از بین می برد، از اصل بهره بردن از او بگونه ای که او لطف در آن بشـمار می آیـد، جلوگیری نمی کنـد و موجب سقوط تکلیف نمی شود.

عدم امکان جایگزین برای امام

اگر گفته شود: آیا بنظر شما ممکن نیست که دوستان و اولیای امام در دوران غیبت، هیچ بهره ای از امام نبرند، امّا خداوند تعالی در چنین حالتی، از روی لطف، چیز دیگری را که در تکلیف، جایگزین همان بهره مندی از امام باشد برای شان انجام دهد؟همانطور که این سخن، مورد ادّعای گروهی از بزرگان نیز هست که درباره اقامه حدود الهیِ از دست رفته، قائلند به اینکه خدای تعالی چیزی را که جایگزین اقامه حدود در تکالیف باشد، انجام می دهد. گوئیم:بیان داشتیم که دوستان و اولیای امام (علیه السلام) در حال غیبت از ایشان بهره مند می شوند، بگونه ای که اصلاً جایی برای تردید در آن وجود ندارد. وبهمین مقدار از بیان،دیگر این سؤال، از اعتبار می افتد.سپس به گونه ای دیگر نیز این سؤال، باطل می شود، به این ترتیب که: همانا تدبیر امام (علیه السلام) و دخالت و تصرّف او و لطفی که بواسطه او بر رعیّت می شود، در نظر ما چیزی نیست که امری دیگر بتواند جایگزین آن شود.و اگر مطلب به همین ترتیب نمی بود، دیگر ضرورتی نداشت که در هر

ص:۱۱۱

حال، و نسبت به هر مکلّفی، امامت لازم باشد.به عبارت دیگر، قبولِ جایگزین شدن غیر امام به جای امام (علیه السلام) در باب لطف، از قطع داشتن به ضرورت و لزوم آن در همه زمانها جلوگیری می کند.و به این ترتیب خود این سؤال نوعی ضربه زدن به اصل وجوب امامتاست. پس چگونه می توانیم آن را قبول کنیم و درباره علّت غیبت، نسبت به آن مورد سؤال قرار گیریم؟اما حدود الهی اینطور نیستند. زیرا اگر ثابت شد که این حدود از باب لطف است و هیچ دلیل عقلی یا شرعی هم، امکان وجود بدیل و جانشینی برای آن در مقام لطف را مردود نشمرد، دیگر جایز است که گفته شود: همانا خدای تعالی در هنگام از بین رفتن این حدود، چیزی را که جانشین وجایگزین آن است انجام می دهد. در حالیکه این نظریّه همانطور که بیان کردیم، درباره امامت درست نیست.

ص:۱۱۲

کیفیت آگاهی امام به زمان ظهور

اگر گفته شود: شما اگر ظهور امام زمان (علیه السلام) را وابسته به از بین رفتن ترس او از دشمنان و امنیّت یافتن او از ناحیه آنان قرار دادید: این سؤال پیش می آید که او چگونه به چنین شرایطی آگاهی می یابد؟ و چه راهی برای دانستن آن دارد؟ در حالیکه راهی برای شناخت دقیق و همه جانبه نقشه ها و توطئه های پنهان و آشکار دشمنان او که در شرق و غرب وخشکی و دریا پراکنده اند، وجود ندارد. گوییم: امّا شیعه امامیّه بر این عقیده اند که: پدران امام - که بر او و بر همه آنان درود باد - با شناختی که از فرمایشات پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به زمان غیبت وچگونگی آن، و طولانی یا کوتاه بودن آن، و نشانه ها و علامات آن، و وقت ظهور و دلایلی که برای آسان کردن و تسهیل آن وجود دارد، بدست آورده اند، با امام زمان (علیه السلام) عهد کرده و او را انذار نموده و از حدّ و حدود این امور، آگاهش ساخته اند. بنابراین دیگر جایی برای این پرسش از ما باقی نمی ماند. زیرا وقتی که قرار باشد ظهور با ویژگی هایش، و با وقتی که این ظهور صورت می گیرد،

ص:۱۱۳

مورد تصریح پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهلبیت (علیهم السلام) باشد، دیگر نیازی به دانستن امور پنهان و پوشیده نیست.و علاوه بر آنچه گفتیم; احتمال دارد که این امر، متوقّف بر غلبه گمان وقدرت نشانه ها و جمع شدن دلایل مختلف و تقویت آنها با یکدیگر باشد، و این مطلب غیر ممکن نیست.و وقتی قبول کنیم که ظهور امام (علیه السلام) فقط به یکی از این امور تحقق می پذیرد:یا به زیاد شدن یاران و یاری دهندگان او، یا به قدرت و توانایی یافتن وکمک رسانی آنان، یا به کم شدن دشمنان او، یا به ناتوانی و از پا افتادن آنان; و همه این امور دارای نشانه هایی هستند که هر کس در آنها بنگرد ومواظبت کند و از نزدیک با آنها درگیر باشد بخوبی در خواهد یافت.پس هنگامیکه امام (علیه السلام) آنچه را گفتیم - یا مجموعه آنها یا بطور متفرقه برخی از آنها را - حس نمود، و به سالم ماندن خویش در برابر دشمنان ظنّ و گمان قوی پیدا کرد، و احتمال رسیدن به مقصود و دستیابی به خواسته و مطلوب، در نزدش قوّت گرفت، دیگر بر او واجب می شود که ظهور فرماید:چنانکه بر هر یک از ما با قیام نشانه های ایمنی آور، اقدام به کار، و با قیام نشانه های خوف آفرین، باز ایستادن از کار واجب است.

ص:۱۱۴

عدم اعتماد امام بر ظن و گمان

اشاره

اگر گفته شود: زمانیکه کسی ظن قوی و گمان غالب بر سلامت دارد، باز هم احتمال خلاف می دهد و از اینکه گمانش قطعاً تحقق پیدا کند، مطمئن نیست. پس چگونه امام زمان و مهدی امت (علیه السلام) در مورد ظهور و از بین رفتن تقیّه، عمل به ظن و گمان می کند، در حالیکه احتمال کشته شدن و باز داشته شدن از فعالیت هایش را وارد و ممکن می شمارد؟ گوئیم:امّا در تصرّفات و اعمال ما و بسیاری از اوضاع دینی و دنیایی ما، همین ظن غالب و گمان قوی، جانشین علم شده و همان تأثیر را دارد. بدون اینکه از سرانجام امور، آگاهی دقیقی داشته باشیم. امّا امر امام (علیه السلام) در این باب، مخالف و متفاوت با امر دیگران است. لذا در این مورد حتماً باید علم قطعی به یاری و پیروزی داشته باشد.

جواب بر طبق روش مخالفین

حال اگر در این مسأله راه دوم را - از آن دو راهی که ذکر کردیم - بپیماییم. می توانیم بگوییم: خداوند تعالی از طریق واسطه های علم امام

ص:۱۱۵

زمان (علیه السلام) که جدّ بزرگوار او و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و پدران گرامیش می باشند، او را آگاه ساخته که چه زمانی ظن غالب به پیروزی پیدا می کند، و چه وقت نشانه های سالم ماندن او آشکار می شوند، تا ظهورش واجب باشد و ترس از هیچ کس بر او نباشد. که در این صورت، ظنّ و گمان در اینجا راهی برای علم و دری برای رسیدن به قطع و یقین است.و این همان قول قائلین به قیاس است، در مقابل نفی کنندگان و باطل شمرندگان آن در شریعت، که وقتی به آنها اعتراض می شود که چگونه کسی که گمان به شبیه بودن فرع با اصل، در حکم جواز و اباحه دارد و گمان می کند که فرع و اصل در علّت اباحه با هم شریک هستند، اقدام به انجام آن عمل می کند؟ در حالیکه او احتمال می دهد که امر بر خلاف گمان او باشد؟ زیرا گمان که بهمراه قطع و یقین نیست. و احتمال مخالفت این امر با حکم واقعی وجود دارد و ثابت است.آیا این موجب نمی شود که مکلّف به کاری اقدام کند که از قبیح نبودن آن مطمئن نیست؟ در حالیکه اقدام به کاری که ممکن است قبیح باشد، مانند اقدام کردن به کاری است که قبح آن معلوم است.آنها می گویند: همینکه خدای حکیم و سبحان مردم را متعبّد به قیاس ساخته، خودش مانع از احتمال خلاف است. چون وقتی خداوند تعالی در تعبّد به قیاس گویا فرموده است: هرکس که ظن قوی و گمان غالب به امارات و نشانه ها پیدا کرد و برایش در فرعی از فروع احکام مشخص شد که حکمش شبیه حکم حلیّت در یک مورد اصلی از احکام است، و بر طبق

همین ظنّ و گمان عمل کرد; همان عمل، تکلیف او حساب می شود وبرایش مشروعیت دارد.پس بوسیله همین دلیل، اطمینان یافت و از این جهت نسبت به عدم اقدام به عمل قبیح، مصونیّت و امنیّت پیدا کرد.و همین ظنّ او - که فرع در حکم مخصوص، شبیه اصل است - راهی شد که به چگونگی آن امر و کیفیت آن در حق خودش و چیزی که به آن باز می گردد، علم پیدا کند. اگر چه شخص دیگری در همین مسئله، ممکن است حکمش متفاوت با حکم او باشد وقتیکه در غلبه ظن با آن اولی تفاوت دارد.کسی که حجت و برهانش این است و بر چنین مطلبی تکیه دارد، چگونه آنچه را که ما در باب غلبه ظن و گمان قویِّ امام (علیه السلام) نسبت به سالم ماندن و پیروز شدن بر دشمن ذکر کردیم، برایش مشتبه می شود؟!در حالیکه بهتر است که انسان با انصاف، همانطور که به خودش نگاه می کند، به طرف مقابلش نگاه کند. و به همان چیزی که خودش قانع است، از طرف مقابل نیز قناعت کند.

ص:۱۱۷

مورد خاص یکسانی حکم ظهور و غیبت

اگر گفته شود: چگونه امام در حال غیبت برای اولیایش لطف بشمار می رود، و از انجام کارهای ناپسند بازشان می دارد، و بر انجام واجباب بر می انگیزانـد، به همان حـدّی که در زمان ظهور چنین بازداشـتن و انگیزانیـدن را انجام می داد؟در حالیکه او: اگر ظاهر و تصرّف کننده در امور باشد، مردم ضرورتاً به او آگاهی دارند و از روی حس و مشاهده، مؤاخذه و عقوبتی که می کند، مورد ترس مردم قرار می گیرد.اما اگر پوشـیده و پنهان و غایب از نظر باشد، این امور بوسـیله دلایلی فهمیده می شود که انواع اشـکالات و شـبهات بر آن وارد می شود.وآیا جمع کردن بین هر دومطلب یعنی جمع بین غیبت با آگاهی و ترس حسـیِ مردم نسبت به او، چیزی جز انکار امری مسلّم و آشکار است؟گوییم: این سؤال از روی تأمل و دقت مطرح نگردیده است. زیرا امـام (علیه السـلام) اگر چه در صورت ظهور، ضـرورتاً به وجودش آگـاهی می یـابیم و به تصـرّفات و افعـال او از راه دیـدن و مشاهده حسی، پی می بریم، ولی با این همه، شناخت اینکه او که او امام واجب الاطاعه و دارای حق

تدبیر و تصرّف در امور مردم است، جز از طریق استدلال دانسته نمی شود، استدلالی که ممکن است در معرض هر اشکال و شبهه ای قرار گیرد.پس در علم پیدا کردن به اینکه او امام مسلمین است، و اطاعت وفرمانبری او بر همگان واجب است، فرقی بین غیبت و ظهور نیست. و در هر دو حالت راه بدست آوردن چنین علمی، دلیل و استدلال است، و این راه در غیبت و ظهور یکی است. بنابراین مشاهده و ضرورتی که بیان شد، در این باب و نسبت به چنین علمی، هیچ فایده ای نمی بخشد. زیرا این ضرورت و مشاهده، فقط به وجود عین امام (علیه السلام) مربوط هستند، نه به صحّت امامت و واجب بودن اطاعت او.در حالیکه لطف، در همین باب ثبوت امامت و لزوم اطاعت او شکل می گیرد، و بنا به آنچه که ذکر شد به چیزی که مورد مشاهده نیست تعلق می یابد.و حالت ظهور - در اینکه امام (علیه السلام) برای کسانی که معتقد به امامت او و واجب بودن اطاعت او هستند لطف الهی حساب می شود - مانند حالت غیبت است و فرقی با آن ندارد.و بدین ترتیب شبهه و اشکال مطرح شده، از اعتبار می افتد و ساقط می شود.و سپاس خداوند یکتا را، و سلام و صلوات بر پیامبر خدا محمّد و اهل بیت او باد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹